



درس خارج کلام
بررسی مبانی و مسائل مهدویت
با محوریت کتب اربعه

جلسه ۳۳ تا ۴۰: بررسی روایات یمانی

استاد: آیه...طبسی (دامت برکاته)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جلسه ۳۳

اللهم كن الوليك الحجة بن الحسن صلواتك عليه و على آبائه في هذه الساعة و في كل ساعة ولياً و حافظاً و قاعداً و ناصراً و دليلاً و عينا حتى تسكنه ارضك طوعاً و تمتعه فيها طويلاً. اللهم صل على محمد و آل محمد.

خوب محور بحث ما بررسی روایات یمانی است. روایات زیادی داریم که یمانی یکی از علامات حتمی است، و قطعاً اتفاق می افتد. منتهی در اینجا بحثهای متعددی هست، مشخصات یمانی؟ او کیست؟ مکان ظهور یمانی؟ آیا بالضروره از یمین است؟ یا نه منسوب به یمین است. ممکن است از شهر دیگری باشد. ولی رگ و ریشه اش یمنی است. ممکن است از قم باشد. با توجه به این که اصل و ریشه قمی ها یمنی است. و من اگر رسیدم بحث می کنم که اشعریین کسانی هستند که تشیع را به قم آوردند و تشیع قم به اشعری ها برمی گردد. این را شیعه و سنی نقل می کنند. در سال ۸۳ هجری، یعنی دوران امام زین العابدین، اشعریین آمدند من بعداً بحث خواهم کرد، به تصریح یاقوت حموی که اساس رواج تشیع در قم با اشعری ها است. اشعری ها همه شان یمنی هستند. پس یکی از بحثها این است که آیا مکان ظهور یمانی بالضروره لازم است که یمین باشد؟ یا ممکن است جای دیگر باشد، اما ریشه اش به یمین منتهی می شود. ولی آنچه که خیلی برای ما مهم است؟ این است که یمانی چهره مثبت است یا منفی؟ و ما در برابر

یمانی چه تکلیفی داریم؟ اگر یمانی ظهور کرد آیا ما وظیفه تبعیت از او را داریم؟ همانی که معروف است، اهدی رایة، رایة الیمانی، حرم بیع السلاح، لا یجوز الالتواء علیه، عدم تبعیت از او جایز نیست. از مجموع این حرفها چه استفاده می شود؟ آیا باید او را تبعیت کرد؟ الان اکثریت همین را می گویند. با هر کس صحبت یمانی شود، می گوید چهره مثبت است. و باید از او تبعیت کنیم. محور بحث من این است، یعنی در بحث یمانی معلوم شود که آیا چهره او مثبت است و ما در برابرش وظیفه داریم یا نداریم؟ اجمال قبل از تفصیل اینست که، ظاهرا حتی یک روایت صحیح السند که برای ما در برابر یمانی تکلیف درست کند، من پیدا نکردم. برخلاف نظر برخی که خیلی هم مصر هستند. ما پیدا نکردیم. اشتباه نشود، و طور دیگر نقل نشود. من منکر یمانی نیستم. یمانی یکی از علامات حتمیه است. و روایاتش هم از استفاضه گذشته است. شاید ادعای تواتر هم بشود. ما نمی توانیم یمانی را منکر شویم. آن که برای من جای بحث و مناقشه است، مثبت بودن او، و از آن مهم تر تکلیف داشتن ما در برابر او است. این را ما باید ثابت کنیم. و ظاهرا دون اثباته خرط القناد است و ما به این نتیجه نرسیدیم^۱. اولین روایتی که راجع به یمانی مطرح می کنیم، روایتی است که

۱. من یک بحثی تابستان داشتم، در همین مرکز تخصصی، برای عده ای از فضلاء نجف اشرف. پانزده یا سی جلسه اگر اشتباه نکنم، بامن بود که عربی صحبت کردم. سی دی هایش هم هست در این سی تا جلسه من سه چهار تا بحث را توانستم مطرح بکنم. بحث یمانی را من

عن الدراوردی فی الاقبال، در اقبال روایتی نقل می‌کند که نعیم در سند آن قرار دارد و در کتاب ملاحم هم نکاتی هست که باید بحث شود. والسلام علیکم ورحمة الله.

مرحوم نعمانی نقل می‌کند. این روایت مهم و مفصل است. نعمانی در چاپ مکتبه الصدوق، صفحه ۲۵۳ حدیث ۱۳ باب ۱۴. نعمانی می‌فرماید: اخبرنا احمد بن محمد بن سعید، ابن عقدة قال: حدثني احمد بن يوسف بن يعقوب ابوالحسن جعفی من كتابه قال: حدثنا اسماعيل بن مهران قال حدثنا الحسن بن علي بن ابي حمزة، پسر بطائنی، عن ابيه^۱، ظاهرا جعفی دوتا طریق دارد،

طریق اول: جعفی از اسماعیل بن مهران از ابن ابی حمزه از امام باقر علیه السلام.

طریق دوم: وهیب ابن حفص عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام.

....→

مطرح کردم البته نه به این گستردگی که حالا می‌خواهم بحث کنم. آن کسانی که دوست داشته باشند همکاری کنند تا این بحث کامل شود، من چون خودم هم از شما قطعاً استفاده می‌کنم، تتبعات دوستان برای من راه گشاست. می‌توانید آن سی دی‌ها را بگیرید، و قبل از آن هم من بحثی در این مرکز داشتم برای سطح سه، که الان هم چاپ شده است. دو جلد کتاب تا ظهور، شما این کتاب را هم می‌توانید داشته باشید، تهیه کنید از همین جا و داشته باشید، اینها را هم شما ببینید تا ببینیم به کجا می‌رسیم.

۱. باید بحث کنیم که کی مشکل دارد؟ علی بن ابی حمزه مشکل دارد؟ یا پسرش؟ یا هردو؟ یا هیچ کدام؟

۲. اخبرنا أحمد بن محمد بن سعید بن عقدة قال حدثني أحمد بن يوسف بن يعقوب أبو الحسن الجعفی من كتابه قال حدثنا إسماعيل بن مهران قال حدثنا الحسن بن علي بن أبي حمزة عن أبيه و وهیب بن حفص عن أبي بصير عن أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام أنه قال إذا رأيتم ناراً من قبل المشرق شبه الهمدي العظيم تطلع ثلاثة أيام أو سبعة فتوقعوا فرج آل محمد عليهم السلام إن شاء الله عز و جل إن الله عزيز حكيم ثم قال الصيحة لا تكون إلا في شهر رمضان لأن شهر رمضان شهر الله و الصيحة فيه هي صيحة جبرئيل عليه السلام إلى هذا الخلق ثم قال ينادي مناد من

←....

تا جائی که بنده تتبع کرده ام در مصادر ما اسمی از او نیست و مرحوم مجلسی نیز در کتاب بحار نه اسمی از او و کتابش آورده و نه حدیثی از او نقل کرده است، بله ایشان در دو جای بحار در مسانید شیخ طوسی روایتی نقل شده که در سندش اسم ابن حماد آمده است:

مورد اول: ۳۰- غط، [الغیبة للشیخ الطوسی] مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْهَاشِمِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَانِيٍّ عَنْ نَعِيمِ بْنِ حَمَادٍ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ أَبِي بَكْرٍ بْنِ أَبِي مَرْيَمَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِي الْمَلِيحِ عَنْ زِيَادِ بْنِ بُنَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ نَفِيلٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ الْمَهْدِيُّ ﷺ مِنْ عَتْرَتِي مِنْ وَوَلِدِ فَاطِمَةَ ﷺ. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۷۵.

مرحوم مجلسی در کنار این طریق، طریق دیگری می آورد که ابن حماد در آن نیست یعنی ممکن است طریق ابن حماد را به عنوان موید آورده باشد.

مورد دوم: ۷۷- غط، [الغیبة للشیخ الطوسی] الْفَضْلُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ أَحْمَدَ السَّمَاكِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْهَاشِمِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَانِيٍّ عَنْ نَعِيمِ بْنِ حَمَادٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي عُثْمَانَ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ تَنْزَلُ الرَّايَاتُ السُّودُ الَّتِي تَخْرُجُ مِنْ خُرَّاسَانَ إِلَى الْكُوفَةِ فَإِذَا ظَهَرَ الْمَهْدِيُّ بُعِثَ إِلَيْهِ بِالْبَيْعَةِ. بحار الانوار ج ۵۲ ص ۲۱۷

از این گذشته نه در معجم مرحوم خوئی و نه در قاموس اسمی از ایشان نیامده است.

اما از مرحوم نمازی مطلبی آمده که جای دقت دارد، ایشان می فرماید: روی

→ ...

السماء باسم القائم ﷺ فيسمع من بالشرق و من بالمغرب لا يبقى راقدا إلا استيقظ و لا قائم إلا قعد و لا قاعد إلا قام على رجليه فزعا من ذلك الصوت فرحم الله من اعتبر بذلك الصوت فأجاب فإن الصوت الأول هو صوت جبرئيل الروح الأمين ﷺ ثم قال ﷺ يكون الصوت في شهر رمضان في ليلة جمعة ليلة ثلاث و عشرين فلا تشكوا في ذلك و اسمعوا و أطيعوا و في آخر النهار صوت الملعون إبليس ينادي ألا إن فلانا قتل مظلوما ليشكك الناس و يفتنهم فكم في ذلك اليوم من شاك متحير قد هوى في النار فإذا سمعتم الصوت في شهر رمضان فلا تشكوا فيه أنه صوت جبرئيل و علامة ذلك أنه ينادي باسم القائم ﷺ و اسم أبيه ﷺ حتى تسمعه العذراء في خدرها فتحرض أباهما و أخاها على الخروج و قال لا بد من هذين الصوتين قبل خروج القائم ﷺ صوت من السماء و هو صوت جبرئيل باسم صاحب هذا الأمر ﷺ و اسم أبيه ﷺ و الصوت الثاني من الأرض و هو صوت إبليس اللعين ينادي باسم فلان أنه قتل مظلوما يريد بذلك الفتنة فاتبعوا الصوت الأول و إياكم و الأخير أن تفتنوا به و قال ﷺ لا يقوم القائم ﷺ إلا على خوف شديد من الناس و زلازل و فتنة و بلاء يصيب الناس و طاعون قبل ذلك و سيف قاطع بين العرب و اختلاف شديد في الناس و تشتت في دينهم و تغير من حالهم حتى يتمنى المتمنى الموت صباحا و مساء من عظم ما يرى من كلب الناس و أكل بعضهم بعضا فخروجه إذا خرج عند اليأس و القنوط من أن يروا فرجا فيا طوبى لمن أدرکه و كان من أنصاره و الويل كل الويل لمن ناواه و خالفه و خالف أمره و كان من أعدائه و قال ﷺ إذا خرج يقوم بأمر جديد و كتاب جديد و سنة جديدة و قضاء جديد على العرب شديد و ليس شأنه إلا القتل لا يستبقى أحدا و لا تأخذه في الله لومة لائم ثم قال ﷺ إذا اختلف بنو فلان فيما بينهم فعند ذلك فانتظروا الفرج و ليس فرجكم إلا في اختلاف بنو فلان فإذا اختلفوا فتوقعوا الصيحة في شهر رمضان و خروج القائم ﷺ إن الله يفعل ما يشاء و لن يخرج القائم ﷺ و لا ترون ما تحبون حتى يختلف بنو فلان فيما بينهم فإذا كان كذلك طمع الناس فيهم و اختلفت الكلمة و خرج السفيناني و قال لا بد لبنى فلان أن يملكوا فإذا ملكوا ثم اختلفوا تفرق ملكهم و تشتت أمرهم حتى يخرج عليهم الخراساني و السفيناني هذا من المشرق و هذا من المغرب يستبقان إلى الكوفة كفرسى رهان هذا من هنا و هذا من هنا حتى يكون هلاك بنو فلان على أيديهما أما إنهم لا يبقون منهم أحدا ثم قال ﷺ خروج السفيناني و اليماني و الخراساني في سنة واحدة في شهر واحد في يوم واحد نظام كنظام الخرز يتبع بعضه بعضا فيكون البأس من كل وجه و ويل

اما متن: هرگاه از سمت شرق آتشی دیدید، هردی، زردچوبه را می‌گویند. وزرد چوبه یا زرداست یا متمایل به سرخی است، می‌گوید از سمت مشرق اگر یک همچون آتشی دیدید، که سه روز این آتش شعله وراست یا هفت روز فتوقعا فرج آل محمد ﷺ، ان شاء الله ان الله عزیز حکیم.^۱

این ان شاء الله اشاره به چیست؟ لولا آیه فی کتاب الله لاخبرتکم بما کان و اما یكون الی یوم القیامة، آن آیه چه است؟ یمحو الله ما یشاء و ینبت و عندهام الکتاب.^۲ ثم قال، من شاهد را می‌خواهم بخوانم، ولی شما همه روایت را

→

لمن ناواهم و لیس فی الرایات رایة اهدی من رایة الیمانی هی رایة هدی لأنه یدعو الی صاحبکم فاذا خرج الیمانی حرم بیع السلاح علی الناس و کل مسلم و إذا خرج الیمانی فانهض الیه فإن رأیته رایة هدی و لا یجل لمسلم أن یتلوی علیه فمن فعل ذلك فهو من أهل النار لأنه یدعو الی الحق و الی طریق مستقیم ثم قال لی إن ذهاب ملک بنی فلان کقصع الفخار و کرجل کانت فی یده فخارة و هو یمشی إذ سقطت من یده و هو ساه عنها فانکسرت فقال حین سقطت هاه - شبه الفزع - فذهاب ملکهم هكذا أغفل ما کانوا عن ذهابه و قال أمير المؤمنین علیه السلام علی منبر الکوفة إن الله عز و جل ذکره قدر فیما قدر و قضی و حتم بأنه کائن لا بد منه أنه یأخذ بنی أمیة بالسیف جهرة و أنه یأخذ بنی فلان بغتة و قال علیه السلام لا بد من رحی تطحن فاذا قامت علی قطبها و ثبتت علی ساقها بعث الله علیها عبدا عنیفا خاملا أصله یموت النصر معه أصحابه الطویلة شعورهم أصحاب السبال سود ثیابهم أصحاب رایات سود ویل لمن ناواهم یقتلونهم هرّجاً و الله لکأنی أنظر الیهم و الی أفعالهم و ما یلقى الفجار منهم و الأعراب الجفأة یسلطهم الله علیهم بلا رحمة فیقتلونهم هرّجاً علی مدینتهم بشاطئ الفرات البریة و البحریة جزاء بما عملوا و ما ربک بظلام للعبید

۱. بحار الانوار ۲۳۳/۵۲، ب ۲۵۳، ح ۹۶، نقل از غیب نعمانی، ۲۵۳، ب ۱۴، ح ۸۳.

۲. رعد: آیه ۳۹؛

دیگر نیز گفته: کان من الثقات. نسائی می‌گوید: لیس بثقة، اما نسبت به روایاتش مراجعه کنید کتاب سیر:

روی عنه البخاری و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه، چهار نفر از صحاح ست از او نقل می‌کنند پس باید معتبر باشد^۱. یحیی بن معین می‌گوید: یروی عن غیر الثقات. ذهبی می‌گوید: لا تریکن النفس الی روایاته^۲. کان یحدث من حفظه و عنده منکرات کثیرة، لا یتابع علیها، سمعت ابن معین سئل عنه فقال: لیس فی الحدیث بشیء، لکنه صاحب السنة^۳ احمد بن شعیب: نعیم ضعیف، کان یضع الحدیث فی تقویة السنة و حکایات فی ثلبّ ابی حنیفه کلها کذب^۴،

وضع نعیم حدیثا عن عیسی عن حریر فی الرای، ابی داود: نعیم نحو عشرين حدیثا عن النبی صلی الله علیه و آله لا اصل لها. نسائی: قد کثر تفردہ عن الائمة المعروفین باحادیث کثیرة، فصار فی حد من لا یحتج به، ذهبی: اما کتابه لا یجوز لاحد ان یحتج به و قد صنف کتاب الفتن فاتی فیہ بعجائب و منکرات^۵

اما نظرات علمای شیعه نسبت به بن حماد:

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰ ص ۶۱۲

۲. همان ج ۱۰ ص ۶۰۰

۳. به کسانی که طرفدار احمد باشند می‌گویند صاحب السنة، مثلا راجع به متوکل می‌گویند صاحب السنة و فیہ نصب. مراد از سنت سنت سلفی هاست.

۴. همان ج ۱۰ ص ۶۰۹

۵. همان ص ۶۱۲

دریمن که او در خط مشی اخلاق و رفتار نمونه حضرت است و او کسی است که اروپا را فتح می‌کند. ما حالا کار به سندش نداریم ولی آیا شما دلالتش را می‌پذیرید؟ بله این روایت مدح است، اما اشکالاتی دارد:

اولاً: در اینجا هیچ صحبتی از یمانی نکرده است.

ثانیاً: می‌گوید قحطانی بعد از حضرت مهدی علیه السلام است.

ثالثاً: مفاد عبارت اینست که حضرت مهدی علیه السلام کارشان کامل نیست و شهرها و کشورهای می‌ماند که خلفای حضرت آنها را می‌گیرند.

اما در مورد سند این روایت:

این روایت از فتن نعیم بن حماد نقل شده است، او اهل مرو است سال ۲۲۸ هجری در زندان از دنیا رفت و به دلیل همان جریان حادث یا قدیم بودن قرآن و بدون غسل و کفن و با همان غل زنجیر او را دفن کردند^۱.

من نظر شیعه و اهل سنت را نسبت به این شخص بیان می‌کنم:

اما نظر اهل سنت در مورد نعیم بن حماد:

خطیب از احمد نقل می‌کند که: اول من عرفناه یکتب المسند. در جای

۱. احمد بن حنبل و همفکرانش مثل ابن حماد قائل به قدمت قرآن بودند که به همین دلیل آنها را تکفیر کرده و به زندان انداختند. اکنون سلفی‌ها فقط در مورد احمد صحبت می‌کنند که چه قدر در زندان بود و شکنجه شد. در جریان حدوث و قدم قرآن احمد بن حنبل با یک درجه تخفیف از زندان آزاد شد و بعد از آزادی به مدح و تعریف متوکل پرداخت، که من شبی نیست برای دعا نکنم و تو باعث شدی من از زندان آزاد شوم کان تنها مساله ای که برایش اهمیت داشت همین آزادی او بود، اما در مورد تخریب کربلا و استهزاء ائمه علیهم السلام، احمد هیچ مطلبی بیان نمی‌کند.

بینید. تقریباً این روایت چهار صفحه است. شاهد ما از این جا شروع می‌شود: لا يقوم القائم علیه السلام الا علی خوف شدید تا... ثم خروج السفیانی، الیمانی و الخراسانی فی سنة واحدة، دریک سال دریک ماه و دریک روز، همانند دانه های تسبیح، پشت سرهم خواهند آمد. این را من در تفصیلات بحث خواهم کرد. شما نمی‌توانید تفکیک کنید. اگر می‌خواهید مثبت بودن چهره‌اش را ثابت کنید، از این روایت این مطلب استفاده نمی‌شود. می‌گوید اینها دریک سال دریک ماه و دریک روز. شما نمی‌توانید تفکیک کنید که خراسانی هست اما یمانی نیست، یمانی هست اما سفیانی نیست، سفیانی هست اما آن دو تا نیستند. فیکون الباس من کل... دیگر آتش جنگ و گرفتاری از هر طرف شروع می‌شود، وای به حال کسی که با اینها طرف بشود با کی؟ با هر سه آنها. شاهد از اینجا شروع می‌شود: ولیست فی الرايات، سه تا پرچم هستند، اگر بگوییم الف لام، برمی‌گردد به رایات این سه نفر. «لیست فی الرايات رایة اهدی من رایة الیمانی»، رایتی که هدایت گرتراز رایت یمانی باشد نیست. خوب این مگر افعال تفضیل نیست؟ پس باید بقیه رایات هم رایت هدایت باشند، تا این رایت بشود رایت اهدی. ظاهر این روایت این است که هر سه شان رایت هدایت هستند. اما از همه هدایت گرتر، رایت یمانی است، مگر به توجیه روی بیاوریم. بعد می‌فرماید: هی رایة الهدی، این رایة الهدی است که مردم را به سوی مهدی آل محمد فرا می‌خواند صلوات الله علیه. (اللهم صل علی محمد و آل محمد). علیه صلوات

المصلين. فاذا خرج، اگر یمانی خروج کرد، حرم بیع السلاح علی الناس، لازم بخوانیم؟ حرم بیع السلاح، یا متعدی بخوانیم؟ که فاعلش خودش باشد حرم، خودش تحریم می کند، بیع السلاح علی الناس. ناس در روایات یعنی کی؟ پیروان غیر مکتب اهل بیت، را ناس می گویند ما یقول الناس، گاهی امام علیه السلام می فرماید: مردم چه می گویند؟ گاهی راوی می گوید: سمعت الناس، ناس یعنی اکثریت. خلاصه ایشان نقل می کند فروش سلاح حرام می شود و کل مسلم، به طور کلی دیگر خرید و فروش سلاح جایز نیست. و اذا خرج الیمانی فانهض إلیه، از این استفاده تکلیف می کنند. زمانی که شنیدید یمانی خروج کرد بروید از او پیروی کنید. فان رایته رایة الهدی، این بار دوم است، ببینید دو سطر قبل چه فرمود، هی رایة الهدی، دوباره دو سطر بعد چه فرمود؟ فان رایته رایة الهدی، و لا یحل لمسلم، الالتواء یعنی سرپیچی، بی توجهی، جایز نیست، باید از او پیروی کنی. فمن فعل ذلک، کسی که این کار را بکند، سرپیچی کند، اعتنا نکند به یمانی، فهو من اهل النار، او جهنمی است، چرا؟ برای بار سوم در روایت آمده لانه یدعو الی الحق، او داعی الحق است. و الی طریق مستقیم، خوب به نظر من شاهد همین است. این روایت مضمونش خیلی روشن و واضح است، و برای ما تکلیف درست می کند.

ما باید در چند محور بحث کنیم اول اینکه این روایت در کتابهای ما آمده یا نه؟ غیر از کتاب شریف نعمانی دوم، آیا سندش درست است یا نه؟ کتابی که

ثانیا: آیا محمد بن اسحاق صحیح است یا اسحاق؟ حال اگر طبق نقل سرور محمد بن اسحاق را صحیح بدانیم مشکل حل نمی شود زیرا او مشترک بین ثلاثین شخصا بین الثقة والمجهول والضعیف و....

اگر نقل بحار را که اسحاق است بگیرم، اسحاق مشترک است بین صدوهفت نفر.

محمد بن اسحاق را اگر گرفتیم که حداقل مشترک است بین سی نفر، که یکی از آنها ابن ندیم سنی است که مشکل دارد. آیا این سند را همین طوری بپذیریم؟ باور کنید اخباریها هم اینگونه با روایات برخورد نمی کنند. مگر صاحب حدائق اخباری نیست، مگر ایشان به کتاب عوالی الثالی اشکال نمی کند، ابتدای کتاب رسائل را ببینید: طعن فیه من لیس دأبه الطعن مولفأ ومولفأ، خلاصه ما نتوانستیم مشکل این روایت را حل کنیم.

در مقدمه کتاب هم مطلبی آمده که مشکل سندی را حل نمی کند: الاخبار متقولة بخط السيد السعيد الكامل علی بن عبد الحمید من کتاب الغيبة، مطالبی که ایشان در کتاب سرور آورده وجاده است، فمن ذلک ما صح به روایت، می گوید از اینجا به خط سید عبد الحمید است. این از حیث سند، اما از حیث دلالت، اصلا معلوم نیست چه می خواهد بگوید، محتمل است که بگوئیم این عبارت هم الابدال...مقام مدح است.

روایت هفتم: یكون بعد المهدي علیه السلام خليفة من اهل الیمن من قحطان اخ المهدي علیه السلام فی دینه يعمل بعمله وهو الذی یفتح مدینة الروم، بعد از حضرت جانشینی است

السَّلَامُ يَقُولُ لِلنَّاسِ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْدُونِي لِأَنِّي بَطَّرِقُ السَّمَاءَ أَعْلَمُ مِنَ الْعُلَمَاءِ وَبَطَّرِقُ الْأَرْضَ أَعْلَمُ مِنَ الْعَالِمِ... فَبَيْنَمَا هُمْ عَلَى ذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَتْ خَيْلُ الْيَمَانِيِّ وَالْخُرَّاسَانِيِّ يَسْتَنْبِقَانِ كَأَنَّهُمَا فَرَسِي [فَرَسًا] رِهَانَ شَعْتٌ غُبْرٌ جُرْدٌ أَصْلَابٌ نَوَاطِي ۱ وَأَقْدَاحٌ إِذَا نَظَرْتَ أَحَدَهُمْ بَرِّجْلِهِ بَاطِنِهِ [إِذْ يَضْرِبُ أَحَدَهُمْ بِرِجْلِهِ بَاكِئَةً] هُمْ فِي بَحَارٍ وَهُمْ فِي پَاورِقِي سرور آمده که می گویند این روایت به دلیل افتادگی هائی که دارد گنگ است. فَيَقُولُ لَا خَيْرَ فِي مَجْلِسِنَا بَعْدَ يَوْمِنَا هَذَا، شاهد ما در اینجاست، این فراز روایت کنایه از مدح خراسانی و یمنی است که با وجود این دو در بین ما خیری در مجلس ما نیست. اللَّهُمَّ فَإِنَّا التَّائِبُونَ وَهُمْ الْأَبْدَالُ الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ.^۲

اشکالات موجود پیرامون این روایت:

اولاً: اینکه این روایت مرفوعه است، آیا چنین قاعده‌ای داریم که مراسیل محمد بن اسحاق حجت است؟ این قاعده نسبت به مراسیل ابن ابی عمیر است که لایروی ولا یرسل الا عن ثقة، آنهم چهار نظریه پیرامونش وجود دارد. پس این روایت مرسله و مرفوعه است، البته اصبع بن نباته هیچ مشکلی ندارد اما طریق و ناقل از اصبع مشکل دارد.

→

از اقسام صحیح است ولی نزد ما از اقسام ضعیف است.

۱. این مضاف و مضاف الیه به سه صورت نقل شده: ۱. اصحاب نواطی ۲. اصحاب بواکی ۳. اصحاب نواطی
۲. بحار الأنوار، ۲۷۳/۵۲، ب ۲۵، ج ۱۶۷.

دست من است، معجم احادیث امام مهدی.

این را داشته باشید. شما را از خیلی از کتابها بی نیاز می کند، مخصوصاً این چاپ جدیدش.

جلد ۴ صفحه ۳۸۵ ما این حدیث را آورده ایم، اولین سندی که برای این کتاب آمده، غیبه نعمانی است البته می گوید فضل بن شاذان، علی مافی غیبه الطوسی، در حالی که غیبه طوسی این را نقل نکرده است. دقت فرمودید، ما که کتاب فضل بن شاذان را نداریم پس کی گفته؟ شیخ طوسی فرموده، شیخ طوسی کتابش در اختیار ماست ولی روایتی که شیخ طوسی نقل کرده این نیست. البته نعمانی به سه مضمون دیگر هم نقل می کند. در صفحه ۲۶۲ همین روایت است. صفحه ۲۳۸ یک مضمون دیگر نقل می کند. در صفحه ۲۶۷ باز یک مضمون دیگر. ولی آن که فعلاً مورد بحث ما است، همین روایتی است که خواندم. آن دو تا روایت دیگرش را بعد می خوانیم. می خواهیم بدانیم این روایت که من امروز از کتاب نعمانی خواندم کی این را نقل کرده است غیر از نعمانی؟ این روایت را ظاهراً تا این مقداری که ما با تحقیقات به آن رسیدیم، مرحوم فیض کاشانی، در کتاب نوادر الاخبار، صفحه ۲۵۹ حدیث ۱۶ از غیبه نعمانی همین را با اختصار نقل می کند. خوب دقت کنید! از زمان نعمانی تا زمان فیض کاشانی ما ندیدیم کسی این را نقل بکند. وفات فیض کاشانی سال ۱۰۹۱ هجری است و مرحوم نعمانی در حدود قرن چهارم هجری، یعنی طی ۸۰۰ سال ما ندیدیم - طبق تحقیقات -

کسی آنرا نقل کرده باشد تا فیض کاشانی. بعد از فیض کاشانی مرحوم حر عاملی در اثبات الهداة نه در کتاب وسائل الشیعه، وسائل الشیعه نظرات فقهی ایشان است.^۱ ایشان این حدیث را نقل فرمودند در اثبات الهداة، جلد ۳، صفحه ۷۳۵ باب ۳۴، حدیث ۱۰۰ از نعمانی^۲. خلاصه ایشان فقط در اثبات الهداة این را نقل می‌کند. بعد از او هم، مرحوم بحرانی صاحب حلیه الابرار.

متوفای ۱۱۰۷ درست است. اصلاً حر عاملی، مرحوم مجلسی، از هم دیگر اجازه روایتی دارند. معاصر هستند. فیض کاشانی در حدود ۱۰۹۱ هجری است.

۱۱۰۴ تفاوت چندانی ندارند، معاصر هستند.

مرحوم بحرانی در حلیه الابرار این را نقل می‌کنند. البته فقط روایت دوم و سوم را که ما نخواندیم ولی روایت اول را بیان نمی‌کنند. مرحوم مجلسی در جلد ۵۲، صفحه ۲۳۰، حدیث ۹۶، روایت نعمانی را می‌آورد، البته بایک مقدار تفاوت.

اما از متاخرین بشاره الاسلام، صفحه ۸۲، باب ۴، بعضی آن را نقل

۱. مرحوم عاملی گاهی می‌فرماید: حکم باب... ولی گاهی می‌فرماید: باب وجوب... اگر فرمودند حکم یعنی من نظر خاصی ندارم و روایت را مطرح می‌کنم ولی اگر فرمودند وجوب، کراهه، استحباب، اباحه، یعنی فتوای من است. وسائل کتاب فتوایی است. خوب دیدید در این روایت صحبت حلال و حرام نبود، و مرحوم حر عاملی اصلاً این روایت را دروسائل نیاورده‌اند.

۲. خوب اگر لازم بود که البته لازم هم هست، ما باید راجع به اثبات الهداة هم بحث کنیم. از کتابهای مهم است. ۲۰ هزار روایت اینجا هست. ۷۰ هزار طریق دارد. این مرد اگر عنایات خدا نبود، نمی‌توانست به این جاها برسد. عنایات خدا به ایشان رادر آن سه تا قصه ای که در آخر اثبات الهداة می‌آورد ببینید.

جلسه ۴۰

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين سيما امام زماننا روحى وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء.

روایت ششم: روایتی است که بحار ج ۵۲ ص ۲۷۴ از کتاب سرور اهل الایمان ص ۱۵۰:

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ يَرْفَعُهُ^۲ إِلَى الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ

۱. وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ يَرْفَعُهُ^۲ إِلَى الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لِلنَّاسِ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي لِأَنِّي بَطْرُقُ السَّمَاءَ أَعْلَمُ مِنَ الْعُلَمَاءِ وَ بَطْرُقُ الْأَرْضَ أَعْلَمُ مِنَ الْعَالِمِينَ... فَبَيْنَمَا هُمْ عَلَيَّ ذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَتْ خَيْلُ الْيَمَانِيِّ وَ الْخُرَّاسَانِيِّ يَسْتَبِقَانِ كَانَهُمَا فَرَسِي [فَرَسًا] رَهَانِ شُعْتُ عُبْرُ جُرْدٍ أَصْلَابُ نَوَاطِي وَ أَفْدَاحُ إِذَا نَظَرْتَ أَحَدَهُمْ بِرِجْلِهِ بَاطِنُهُ [إِذَا يَضْرِبُ أَحَدَهُمْ بِرِجْلِهِ بَاطِنُهُ] يَقُولُ لَا خَيْرَ فِي مَجْلِسِنَا بَعْدَ يَوْمِنَا هَذَا اللَّهُمَّ فَإِنَّا التَّائِبُونَ وَ هُمْ الْأَبْدَالُ الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ وَ نَظَرَاوَهُمْ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ نَجْرَانَ يَسْتَجِيبُ لِلْإِمَامِ ﷺ فَيَكُونُ أَوَّلَ النَّصَارِيِّ إِجَابَةً فَيَهْدِمُ بَيْعَتَهُ وَ يَدُقُّ صَليْبَهُ فَيَخْرُجُ بِالْمَوَالِي وَ ضَعْفَاءِ النَّاسِ فَيَسِيرُونَ إِلَيَّ التَّخِيلَةَ بِأَعْلَامِ هُدًى فَيَكُونُ مَجْمَعُ النَّاسِ جَمِيعاً فِي الْأَرْضِ كُلِّهَا بِالْفَارُوقِ فَيُقْتَلُ يَوْمَئِذٍ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ ثَلَاثَةَ أَلْفٍ يَقْتُلُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً فَيَوْمِئِذٍ تَأْوِيلُ هَذِهِ آيَةِ مَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيداً خَامِدِينَ بِالسَّيْفِ وَ يُنَادِي مُنَادٍ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ مِنْ نَاحِيَةِ الْمَشْرِقِ عِنْدَ الْفَجْرِ يَا أَهْلَ الْهُدَى اجْتَمِعُوا وَ يُنَادِي مُنَادٍ مِنْ قِبَلِ الْمَغْرِبِ بَعْدَ مَا يَغِيبُ الشَّمْسُ يَا أَهْلَ الْبَاطِلِ اجْتَمِعُوا وَ مِنْ الْعَدْرِ عِنْدَ الظُّهْرِ تَتَلَوْنَ الشَّمْسُ وَ تَصْفَرُ سَوْدَاءَ مُطْلِمَةً وَ يَوْمَ الثَّلَاثِ يَفْرَقُ اللَّهُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ وَ تَخْرُجُ دَابَّةُ الْأَرْضِ وَ تُقْبِلُ الرُّومُ إِلَيَّ سَاحِلَ الْبَحْرِ عِنْدَ كَهْفِ الْفَتِيَّةِ فَيُعِثُّ اللَّهُ الْفَتِيَّةَ مِنْ كَهْفِهِمْ مَعَ كَلْبِهِمْ مِنْهُمْ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ مَلِيحًا وَ آخَرُ خَمَلَاها وَ هُمَا الشَّاهِدَانِ الْمُسْلِمَانِ لِلْقَائِمِ ﷺ

۲. در سرور محمد بن اسحاق آمده ولی در بحار اسحاق به صورت تنها نقل شده که البته نقل سرور به دلیل منبع بودنش برای بحار مقدم است.

۳. مرفوعه به اصطلاح شیعه غیر از مرفوعه به اصطلاح اهل سنت است، نزد اهل سنت مرفوعه

حالت هجوم به خود می‌گیرد ویرید الوقوع يقال كسر الطائر اذا ينضم جناحيه!

نهایة ابن الاثير مطلبی از خلیفه دوم می‌آورد که: لایزال احدهم کاسرا وساده عند امرئة، کاسرة ای یثنی وساده عندها،^۲ را نگاه کنید که کاسر به معنای چشم نیمه باز از روی غضب یا تحقیر را گویند. آیا این روایت به هر معنا که باشد دلالت بر مثبت بودن چهره یمانی دارد؟! والسلام علیکم ورحمة الله.

۱. مجمع البحرين ص ۴۷۴ ج ۳

۲. ۴ نهایة ص ۱۷۲.

می‌کنم. باز صفحه ۱۸۷، ۱۸۸، همان روایت اولی را دوباره می‌آورد.

بعد ملحقات احقاق الحق است، جلد ۲۹، صفحه ۳۸۴، روایت اولی را از برهان متقی هندی نقل می‌کند. ولی ما برهان را داریم پیدان کردیم. بعد هم منتخب الاثر آورده است. ظاهرا در کتب ما همین‌ها بود. بنابراین بعد از نعمانی، دوتا یا سه تا کتاب بیشتر این روایت را نیاورده‌اند. مشکل ما فعلا روایت اولی است. و معلوم شد که از زمان نعمانی تا حرعاملی کسی این را نیاورده بود. حالا آنرا ندیدند، یا دیدند و به آن توجه نداشتند. حالا اگر کسی اشکال کند که این روایتی که شما می‌گویید: حرم بیع السلاح، در طول تاریخ از هزاران عالم، و محقق، کی این را نقل کرده؟ چه می‌خواهید جواب بدهید؟ از اهل سنت هم من ندیدم کسی این را نقل کند. حالا ما خواهیم دید اصلا یمانی در روایت اهل سنت چه قدر نقل شده. بعضی علائم مشترک است، بعضی علائم نزد آنها خیلی پر رنگ است. دجال خیلی پر رنگ است. انشاء الله توفیق حاصل شود این را هم، بحث کنیم. هر علائمی که جزء حتمیات باشد ما بحث می‌کنیم. یمانی از این قسم است که پیش ما پررنگ است، پیش آنها یا معمولا مطرح نکردند یا از کنارش به سادگی گذشتند. این را باید ما ان شاء الله به موقع بحث کنیم. این از نظر متن، اما از نظر سند فقط یک نکته بگویم، ما از همه افرادی که درسند اسم بردیم می‌گذریم، شما فقط این شخص را درست کنید ما تسلیم می‌شویم، درسندش این شخص است، احمد بن یوسف بن یعقوب، که در هر دو طریق هم هست این را شما برای ما توثیق کنید، ما تسلیم هستیم در برابر شما. والسلام علیکم ورحمة الله.

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصل الله على محمد وآله الطاهرين؛

سيما امام زماننا روحی و ارواح من سواه لثراب مقدمه الفداه

بحث سندی اولین روایت یمانی منتهی شد به بررسی شخصی به نام احمد بن یوسف بن یعقوب جعفی. این شخص مهمل است یعنی ترجمه مستقلی ندارد نه در فهرست و نه در سایر کتابهای رجال اشاره ای به او نشده است. ولی درسند روایات آمده است. در طرق نجاشی هم در رجالش و هم در فهرستش آمده است. چندتا روایت هم دارند. حالا آیاما راهی برای توثیق این شخص داریم؟

مرحوم مامقانی می فرماید: لم اقف علی ترجمة الرجل^۱

به چند نکته اشاره می کنیم شاید از طریق این چند نکته بتوانیم علی سبیل منع الخلو، توثیقش را درست کنیم:

یک: نقل احمد بن محمد بن سعید یعنی ابن عقده، و محمد بن عبدالله

هاشمی از ایشان.

اما نسبت به ابن عقده با اینکه زیدی مذهب است در جلال او و در وثاقت او، هیچ حرفی نداریم. ولی کسی نگفته است که این جلیل القدر همیشه از ثقه

۱. تنقیح المقال: ۸، ۲۶۶، شماره ۱۷۲۸.

خوئی کلام او را رد می کند و می فرماید: توصیف الصدوق بخادم الرضا علیه السلام ریشه ندارد بلکه این توصیف مربوط به شخصی به نام رزامی است نه رازی و این شخص است که در طریق محمد بن مسلم قرار دارد، اما نقل عطار از این شخص نه کاشف از عدالت است و نه کاشف از وثاقت، بلکه کاشف از این است که ابن الولید بر او اعتماد دارد و اعتماد ابن ولید نه دلیل بر وثاقت است و نه دلیل بر عدالت.

مرحوم خوئی در ادامه می فرماید: ذکرنا غیر مرة أن رواية الاجلاء عن شخص لا دلالة علی وثاقته ولا علی حسنه^۱ فالرجل لم تثبت وثاقته وان كان ضعفه ایضا لم یثبت، نه ضعف و نه وثاقت هیچ کدام قابل اثبات نیست لذا این شخص می شود مجهول. فان عبارة النجاشی لا تدل علی ضعفه فی نفسه.^۲

تضعیف ابن غضائری را ما اصلا قبول نداریم زیرا استناد کتاب به او معلوم نیست. نتیجه اینکه این شخص وثاقتش محرز نشد البته اگر روایت اجلاء از ایشان ثابت شود این شخص نزد بنده وثاقت دارد اما آیا این روایت دلالت دارد بر اینکه یمانی مثبت است یا خیر؟ اصلا این روایت بر فرض اینکه ما سند را بپذیریم هیچ دلالتی بر مثبت بودن یمانی ندارد بلکه امام علیه السلام اشاره کرد به اینکه یمانی خواهد آمد، کاسر به چشم نیمه باز گویند حال یا از روی غضب یا از روی تحقیر، در روایات آمده: در حدیث مختار فیتقض علیه الحسین کانه عقاب کاسر العقاب یکسر جناحیه

۱. اما به نظر بنده روایت اجلاء دلیل بر وثاقت اشخاص می تواند باشد.

۲. معجم الرجال، ۲۰۳/۱۶، رقم الترجمة، ۱۰۴۷۰، محمد بن حسان.

این روایت را اولین کسی که نقل کرده نعمانی وبعد از آن بحار به نقل از غیبت ج ۵۲ ص ۲۴۵ و بعد از آن صاحب بشاره الاسلام سید حیدر کاظمی ص ۱۲۳ باب ۷ و بعد از آن احدی آنرا نقل نکرده است.

اما بررسی سندی این روایت:

عبید مشکل ندارد، محمد بن سنان به نظر من مشکل ندارد اما مشهور او را غالی می‌دانند، اما مشکل سند حل نمی‌شود زیرا نجاشی درباره محمد بن حسان رازی فرموده: يعرف وینکر، و این از الفاظ ذم است یعنی این شخص بین بین است، کثیر الروایة عن الضعفاء^۱ شیخ طوسی اصلاً توثیقی در مورد او ندارد و تنها طریق خودش را به کتابهای او بیان می‌کند. بعد از آن ابن الغضائری او را تضعیف کرده است که ما فعلاً با توثیقات و تضعیفات او کار نداریم. وحید بهبهانی تلاش دارد که این شخص را توثیق کند می‌فرماید: وصفه الصدوق بخادم الرضا عليه السلام وهو فی طریقه الی محمد بن مسلم ویروی عنه احمد بن محمد بن یحیی، وهو دلیل علی عدالته، بعد ایشان می‌فرماید: طریق دیگری نیز وجود دارد که اجلاء از ایشان نقل کرده‌اند. مرحوم

→

عن عبید بن زرارة قال ذکر عند أبي عبد الله ع السفیانی فقال أني یخرج ذلک و لما یخرج کاسر عینیه بصنعاء، الغيبة للنعمانی ص ۲۷۷
۱. رجال نجاشی، ص ۳۳۹، رقم ۹۰۳، محمد بن حسان، باید در مراجعات روائی اسناد را هم ببینیم، مثلاً در مورد فتوحات اصرار دارند که امام حسن و امام حسین عليهما السلام شرکت داشتند خب این روایت را تنها طبری از علی بن مجاهد نقل می‌کند او را خود مخالفین اینگونه معرفی می‌کنند: کذاب وضاع خوانده‌اند له کتاب فی المغازی،

نقل می‌کند. حتی در مورد ابن ابی عمیرو و صفوان واصحاب اجماع بعضی حرف و نظر دارند.

اما در مورد محمد بن عبد الله هاشمی باید گفت ظاهراً در نقل هاشمی از احمد بن یوسف بحث است. مراجعه کنید کتاب (قاموس جلد ۱، صفحه ۶۸۳) ایشان اشکال می‌کند به مرحوم مامقانی که

اولاً: معلوم نیست محمد بن عبد الله هاشمی از ابن یوسف نقل کرده باشد، ثانیاً: برفرض که نقل هم کند، این نقل چه مقدار می‌تواند معادله را تغییر دهد. در نتیجه روایت این دونفر از احمد بن یوسف مشکل را حل نمی‌کند، مگر بر مبنای اهل سنت. ببینید ما یک مجهول عینی داریم یک مجهول وصفی (ثقه بودن یا نبودن) نظر مشهور اهل سنت در اینجا این است که اگر دوتا ثقه از شخصی مجهول نقل کردند از جهالت عین بیرون آمده ولی از جهالت وصفی بیرون نمی‌آید. لکن ابن حبان صاحب الثقات مبنایش این است، می‌گوید اگر یک ثقه از شخصی که مجهول باشد نقل کرد او از جهالت وصفی هم بیرون آمده و ثقه می‌شود. حالا تفصیل این بحث را اگر شما می‌خواهید مراجعه کنید به کتاب لکنوی (الرفع والتکمیل) در یکی از فوائدهش این مطلب را نقل می‌کند. لذا توثیقات ابن حبان را خیلی‌ها در آن تأمل دارند. می‌گویند اوسعیه مشرب دارد، یعنی به اصطلاح متساهل است. خوب این مبنای غیر مشهور اهل سنت یعنی مبنای ابن حبان بود آیا با این مبنا مشکل حل می‌شود، و آیا روایت ثقات

از شخصی دلیل برثقه بودن آن شخص است یاخیر؟ این جای بحث دارد.

دو: راه دیگری برای توثیق احمد بن یوسف کلام مرحوم بهبهانی در حاشیه منهج المقال است، آنجا ایشان این مطلب را می‌فرمایند: راه توثیق ایشان این است که ایشان از شخصی به نام محمد بن اسماعیل زعفرانی نقل می‌کنند و از طرفی نجاشی فرموده که زعفرانی هم خودش از ثقات نقل می‌کند و هم ثقات از او نقل می‌کنند. به عبارتی در یک قیاس به این شکل (شکل دوم) گفته می‌شود:

صغری: احمد بن یوسف روی عن الزعفرانی.

کبری: الثقة یروون عن الزعفرانی. (کل من روی عن الزعفرانی فهو ثقة)

نتیجه: فاحمد بن یوسف ثقة. این نکته را مرحوم بهبهانی فرموده است. لذا آقای مامقانی می‌فرماید: و فيه اشعار بوثاقته، اشعار دارند دلالت، حرف نجاشی را در (صفحه ۹۲۷، شماره ۴۴۴، چاپ جامعه مدرسین) نگاه کنید. ایشان این مطلب را بیان می‌کند که زعفرانی ثقة عین روی عن الثقة و روی عنه.

آیا باین راه مشکل حل می‌شود؟ خیر. من یک مثال عرفی می‌زنم. وقتی می‌گویند طلبه های فاضل درس فلان آقا می‌روند می‌توانید بگویند پس هر کس که درسش می‌رود. فاضل است؟ خیر، ثقات از زعفرانی نقل می‌کنند. پس هر کس که نقل کرد ثقة است؟ خیر، لذا این راه نیز نتیجه نمی‌دهد.^۱ علی ای حال فضلاء،

۱. خدا رحمت کند والدین شما را مرحوم پدرم می‌فرمودند که از مرحوم قوچانی شنیده بود، مرحوم قوچانی و مرحوم آقا ضیاء عراقی (این دو تا از شاگردان خوب مرحوم آخوند بودند) که ما

(شیخ طوسی) واعتماده علیه ومن مضمون روایاته يظهر كون المعنون من علمائنا الا برار ورواة الاحادیث عن ائمة الاطهار عليهم السلام فهو عند من یری وثاقه المشایخ لا بد من عدّه ثقة والا فهو فی اعلى مراتب الحسن وروایاته تعد من الحسن^۱، بر فرض اینکه ما این مبنا یا حرف ایشان را بپذیریم توثیق متاخرین را برخی اشکال می‌کنند چه رسد به ایشان که از معاصرین است، زیرا توثیقات آنها حدسی است، لذا مشکل ایشان حل نمی‌شود مگر طبق مبنا^۲.

حسن بن علی بن عبد الکریم زعفرانی: بر ایشان هم دلیلی بر وثاقت پیدا نکردیم وایشان هم مهمل است. اما نجل مرحوم مامقانی در مورد او می‌گوید:

یظهر من روایاته انه من الشيعة الامامية، وانی اعده حسنا لمضمون روایاته، وكثرة الروایات، وكون روایاته سديدة، فعليه ينبغي الجزم بوثاقته وان كان قد اهل ذكره العلماء^۳.

روایت پنجم: عبید بن زراره می‌گوید: ذکر عند ابی عبدالله عليه السلام السفیانی فقال انی یخرج ذلك ولما یخرج کاسر عینیه بصنعاء^۴،

۱. تنقیح المقال ج ۵ ص ۱۷۵

۲. مبنایی ما در گذشته عرض کردیم به این بیان که کثرت روایت مشایخ از شخصی دلیل بر وثاقت آن شخص می‌شود، این کلام را ما در هر جایی نمی‌گوییم بلکه تنها در کتب اربعه این مطلب را بیان می‌کنیم، لذا گفته نشود که امالی بیش از پنجاه بار از این شخص نقل روایت کرده زیرا خود شیخ اولاً این شخص را در تهذیب واستبصار نیاورده ثانیاً، خود شیخ نیز تصریح ندارد به اینکه امالی دررتبه تهذیب واستبصار است. ثالثاً، گفتار با نوشتار از حیث اعتبار فرق دارد وامالی گفتار است.

۳. تنقیح المقال ج ۲۰ ص ۱۸۶

۴. بحار الأنوار، ۲۴۶/۵۲، ب ۲۵، ح ۱۲۳؛ حدثنا علی بن الحسین قال حدثنا محمد بن یحیی العطار قال حدثنا محمد بن حسان الرازی عن محمد بن علی الكوفی قال حدثنا محمد بن سنان

می‌شود. اما اشکالاتی بر این روایت وارد است:^۱

اشکال اول: مرحوم مجلسی همین روایت را با نقل دیگری آورده‌اند، که در آن امام علیه السلام فرموده‌اند: لا، الیمانی یتوالی علیاً علیه السلام، نه یوالی بلکه یتوالی، یعنی او ادعاوتظاهر پیروی از علی علیه السلام دارد.^۲ ما فعلا فرض را بر همین نقل شیخ طوسی قرار می‌دهیم.

اشکال دوم: سند روایت اینست: حدثنا الشيخ أبو جعفر محمد بن الحسن بن علی بن الحسن الطوسی (رضی الله عنه)، قال أخبرنا أبو عبد الله الحسين بن إبراهيم القزوينی، قال أخبرنا أبو عبد الله محمد بن وهبان الهنائي البصری، قال حدثني أحمد بن إبراهيم بن أحمد، قال أخبرني أبو محمد الحسن بن علی بن عبد الكريم الزعفرانی، قال حدثني أحمد بن محمد بن خالد البرقي أبو جعفر، قال حدثني أبي، عن محمد بن أبي عمير، عن هشام بن سالم.

در مورد هشام ابن ابی عمیر، خالد برقی مشکلی وجود ندارد ولی در مورد باقی افراد سند:

حسین بن ابراهیم قزوینی: ایشان اصلاً توثیق ندارد بلکه اصلاً مهمل است و در کتب رجالی عنوان نشده است.^۳ فرزند مرحوم مامقانی در چاپهای جدید تلاش کرده که او را حسن معرفی کند، او می‌گوید: يظهر من شیخوخته للشيخ،

۱. أمالی شیخ طوسی، ۶۶۱ مجلس ۳۵، ح ۱۹، مسلسل ۱۳۷۵.

۲. بحار الأنوار، ۲۹۷/۴۷، ح ۹، و ۲۱ و ۲۷۵/۵۲، ح ۲۵، ح ۱۷۱.

۳. اگر عنوان شده باشد ولی در موردش بحثی نشده باشد می‌شود مجهول.

و مجتهدین در درسش حاضر بودند، ولی معنایش این نیست که همه آنها مجتهد بودند.^۱ خلاصه شما نمی‌توانید توثیق این شخص را از این راه درست کنید.

ببینید فرزند مرحوم مامقانی (شیخ محیی الدین) نیز همین عرض ما را تایید می‌کند یا ما هم از ایشان و از دیگران استفاده کردیم، ایشان می‌فرماید:

ليست العبارة (عبارة نجاشي) ليست العبارة ما يدل على حصر روايته عن الثقة ولذا لا يأتي جزم بوثاقته، همین مطلب را مرحوم آقای خوئی هم نسبت به احمد بن یوسف دارد، ایشان در (جلد ۲، صفحه ۳۶۵) چند نفر را به این نام آورده می‌فرماید: وحید بهبهانی فرموده که نجاشی هم نسبت به زعفرانی این کبری را فرموده‌اند.^۲ بعد مرحوم خوئی نظر داده و می‌فرماید:

→ ایستادیم شمردیم، طلبه‌های درس ۱۷۰۰ نفر بودند. و معروف بود که شاگردهای درس آخوند همه مجتهد بودند. پس این جمله قلم به اینجا رسید و سر بشکست اشاره به کی بود وجه شد؟ یک طلبه برخاست و اشکال کرد و گفت کفر بالله الرجل، اشاره به آخوند کرد که کافر شدی.

۱. من این را از آقای نجفی رحمة الله شنیدم یک طلبه ای می‌آمد درس مرحوم آخوند ظاهراً معمم بود یک عمامه ی بزرگ خودش هم کوتاه قد بود، کوتاه قد عمامه ی بزرگ وسط درس می‌نشست گاهی هم اشکال می‌کرد. آخوند خوب تکه می‌انداخت. قبل از این مزاح می‌کرد توی درس ایشان هم که ساکت شوی ای استکان زیر نعلبکی، این را هم اضافه اش بکن این هم شأن نزول است.

۲. أحمد بن يوسف بن يعقوب الجعفي، روى: عن محمد بن إسماعيل الزعفراني، و فيه إشعار بوثاقته أقول: نظر في تلك إلى ما ذكره النجاشي، في ترجمة محمد بن إسماعيل بن ميمون الزعفراني، من أنه روى عنه الثقات، لكن لا دلالة لهذا الكلام على أن كل من روى عن محمد بن إسماعيل، ثقة كما هو الظاهر. معجم الرجال ج ۲ ص ۳۶۵

لكن لا دلالة لهذا الكلام على أن كل من روى عن الزعفراني ثقة، حرف نجاشي
 این کبری کلی رابرای ما محقق نمی‌کند که هرکس از او نقل کرد، پس ثقة است،
 كما هو الظاهر، پس این هم درست نشد. آقای خوئی سه یا چهار نفر به نام
 احمد بن یوسف می‌آورد که یکی از آنها احمد بن یوسف، مولی بنی تیم الله که
 ثقة است، بعد هم می‌فرماید: ان الظاهر اتحاده مع احمد بن يوسف متقدم،
 یعنی جعفری. خوب اگر متحد باشد با جعفری، توثیقی برایش پیدا می‌شود، ولی:
 اولاً: اتحاد ثابت نیست،

ثانياً: احمد بن عقده ۲۴۹ به دنیا آمده، در حالی که ۲۰۹ از او روایت نقل
 می‌کند، و این محال است یعنی چهل سال قبل از ولادت ابن عقده، مگر در
 عبارت سقط یا تحریف صورت گرفته باشد، خوب دقت کنید.

سه: بعضی از طریق دیگر وارد شده، می‌گویند ایشان (احمد بن یوسف)

۱. أحمد بن يوسف: مولی بنی تیم الله: کوفی، کان منزله بالبصرة، و مات ببغداد، ثقة، رجال
 الشيخ، فی أصحاب الرضا (۱۱).
 أقول: الظاهر: اتحاده مع أحمد بن يوسف المتقدم، الذي ذكر الشيخ، أن له روایات و مع أحمد
 بن يوسف الجعفری، الذي ذكره فی ترجمة الأصبغ، و إلا لذكرهما فی رجاله، فإن موضوعه أعم،
 و أوسع، و كونه جعفریا لا ینافی كونه مولی بنی تیم.
 فإن منزله كان بالبصرة، فجاز ولاؤه فیها لبنی تیم و علی ذلك فهو من المعمرین، لا محالة،
 فإن أحمد بن محمد بن سعید المولود سنة ۲۴۹. قد روى عنه، و هو من أصحاب الرضا ع. نعم
 ینی هنا شیء، و هو أن النجاشی، ذكر رواية أحمد بن محمد بن سعید، عنه سنة ۲۰۹، و هذا
 أمر غیر ممكن، و لا بد أن فی العبارة سقط أو تحریفا. و الله العالم. معجم الرجال ج ۲ ص ۳۶۷

جلسه ۳۹

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله
 الطاهرين سيما امام زماننا روحى وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء
 قبل از شروع بحث کتابی را معرفی کنم مطالعه کنید، فعالیتات صهیونیة و هابیة فی
 العراق حركة احمد بن اسماعيل نموذجاً، این شخص به نام یمانی الان در عراق خودش را
 مطرح کرده و آرمش هم ستاره داود است و دوازده دلیل بر اثبات خود می‌آورد و
 استناد به کاهن‌ها مثل سطح می‌کند، اصل یمانی از مسلمات است آنچه که ما بحث
 می‌کنیم مثبت بودن چهره او و مکلف بودن مسلمین در برابر حرکت یمانی است. در
 این بحث بیشتر روایاتی را که اشاره به مثبت بودن این حرکت و این چهره یا تکلیفی
 که بر ما ایجاد می‌کند را ما بیشتر مورد بحث قرار می‌دهیم والا راجع به اصل آن
 بحثی نداریم.

روایت چهارم: از روایاتی که به آن استناد می‌کنند روایتی است که مرحوم
 طوسی آنرا فقط در امالی ص ۶۶۱ نقل می‌کند: 'لما خرج طالب الحق حالا طالب
 الحق اسم است یا وصف او، قیل لابی عبدالله نرجو ان یکون هذا الیمانی فقال
 لا، الیمانی یوالی علیا و هذا بیراً. از این روایت ما چهره مثبتی از یمانی استفاده
 می‌کنیم. این نقل اگر سندش درست باشد و متنش هم همین باشد مشکل حل

۱. قال و بهذا الإسناد، عن هشام، عن أبی عبد الله عليه السلام قال لما خرج طالب الحق قیل لابی عبد
 الله عليه السلام نرجو أن یکون هذا الیمانی فقال لا، الیمانی یوالی علیا عليه السلام و هذا بیراً.

اشکالات دلالی:

اشکال اول: ظاهر روایت اینست که امام علیه السلام در مقام بیان کسانی است که باید از شرشان به خدا پناه ببریم و در ذیل روایت امام علیه السلام اسم آنها را بیان می‌کند.

اشکال دوم: یمانی با سفیانی طبق روایات ما در یک سال یک ماه و یک روز هستند و فاصله یمانی تا ظهور حَمَلِ امْرَأَةٍ است حال اگر اقل حمل مراد باشد، شش ماه و اگر حمل کامل مراد باشد نه ماه بیشتر فاصله نیست. و بالاخره امام علیه السلام در همان سال ظهور می‌کند این در حالی است که روایت مذکور می‌گوید سفیانی کشته می‌شود و یمانی و فرزندش مجموعاً هفتاد سال حکومت می‌کنند و بعد از اینکه از دنیا می‌روند امام علیه السلام ظهور می‌کند و این با روایات ما معارض است.

کتاب دارد، آیا کتاب داشتن واصل داشتن اینها وثاقت آوراست؟ خیر، لذا از این طریق هم نمی‌شود وثاقت او را ثابت کرد.

چهارم: راه دیگر اینکه برخی گفته‌اند: من المشایخ، و با این عبارت می‌خواهند بفهمانند که ایشان جزء اساتید و مشایخ است. آیا اینها کفایت می‌کند؟

به هر صورت، هیچ یک از اینها توثیقی برای احمد بن یوسف درست نمی‌کند. خود مرحوم مامقانی نتوانست، نظر نهایی بدهد. ولی فرزند ایشان می‌خواهد حسن بودنش را درست کند، می‌فرماید: الانصاف، ان المعنون (یعنی احمد بن یوسف) لما كان ذا کتاب و ذا اصل، و شیخ الروایة، و روایة الثقة الاجلاء عنه، ان لم یفد ذلك كله فی وثاقته، فلا اقل من استفادة حسنه و جلالته، اول شما برای ما ثابت کنید اجلاء از او نقل کرده‌اند. چون آندونفر (ابن عقده و هاشمی) را که اسم بردید، اولاً هاشمی که اصلاً معلوم نیست از ایشان نقل کرده باشد. و چه قدر هم اعتماد داشته است. می‌گوید پس مرحوم شیخ محی الدین مامقانی استناد می‌کند به ذا اصل بودن ذا کتاب بودن، شیخ الروایة بودن.

آیا با این امور می‌شود وثاقت را درست کرد یا خیر؟ باز دوباره ایشان روایاتش را نقل می‌کند. دقت کنید. از طریق روایات می‌خواهد وارد شود. در آخر می‌فرماید: تأمل در روایات معنون و مضمون روایاتش و بعضی قرائن، از اینها استفاده می‌کنیم که: لا مساع من الجزم بانه امامی، می‌گوید: او شیعه است، و عد

روایتی من جهت حسان^۱، همین مطلب را ایشان درباره ابن جلا معروف به عزم می‌فرماید اگر بگوییم با او یکی است. علی ای نجل مامقانی حسنش رادرست کرد. اما وثاقتش برای ما درست نشد.

بعداز این شخص، حسن بن علی بن ابی حمزه بطنانی است، آیا این شخص را می‌توانید توثیق کنید؟ ایشان نه فقط کذاب است بلکه مطالبی از ایشان نقل شده است که این شخص سوای اینکه گفته‌اند کذاب است، ظاهراً گفته‌اند که ایشان ملاحم و این چیزها راهم دارد. کتاب ملاحم و کتاب فتن هم دارد آیا احتمال نمی‌دهید که این کتب را او خودش در اسناد و در متن، زیاد و کم کرده باشد! حالا مراجعه کنید، در مورد این شخص نسبت به پدرش تأمل نداریم بلکه نسبت به خودش تأمل داریم.

ابن الغضائری می‌گوید: ضعیف فی نفسه ابوه اوثق منه، از علی ابن حسن فضال نقل می‌کنند که می‌گوید من حیا می‌کنم از خدا که از این شخص روایت نقل کنم. مطلبی را از نجاشی نقل می‌کنند که فرموده است:

رأیت شیوخنا، یذکرون انه کان من وجوه الواقفة، له کتب، منها کتاب الفتن و هو الملاحم^۲،

۱. تنقیح المقال ج ۸ ص ۲۶۸

۲. مصر هستند بعضی‌ها که بگویند روابط حسنه بوده بین ائمه ی طاهرین علیهم‌السلام و بین حکومت، یکی از دلایلشان شرکت امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام در جنگ هایشان بود. خوب ما می‌گوییم در مکاسب هم متأسفانه آمده این مطلب. خوب شرکت در جنگها را شما دلیل بر حسن روابط می‌دانید. سندش را مراجعه کردید توی کتابهای ما آمده؟ این مطالب از خودشان است. طبری نقل می‌کند. طبری را ببینید از کی نقل می‌کند. از علی بن مجاهد، علی بن مجاهد شرح حالش

از عراق یا از حجاز، والجرهمی بعد محاربات کثیره فیتبعهما السفیانی و یقهرهما و یقهر کل من ینازعه و یحاربه الا الیمانی، ثم یبعث السفیانی جیوشا الی الاطراف و یسخر کثیرا من البلاد، روایات ما حدود فعالیت سفیانی رادرشام، عراق و بخشی از ایران (اصتخر/خوزستان) و بخشی از حجاز می‌دانند. و یبالغ فی القتل و الفساد و یذهب الی الروم^۱ لدفع الملک الخراسانی، برای کمک گرفتن از رومیان برای دفع خراسانی، ثم یقصد الیمانی فینهزم السفیانی بعد محاربات عدیده و مقتاتلات شدیدة فیتبعه الیمانی فتکثر الحروب لهزيمة السفیانی فیجده الیمانی فی نهر اللوبا مع ابنه، با فرزند سفیانی، فیقطعهما اربا اربا ثم یعیش فی سلطنته فارغاً من الاعداء ثلاثین سنة بعد از این همه جا امن و امان می‌شود و بیت القصد از اینجا شروع می‌شود ثم یفوض الملک بابنه السعیدی و یأوی مکة و ینتظر ظهور القائم علیه‌السلام حتی یتوفی فیبقی ابنه بعد وفاة ابیه فی ملکه و سلطانه قریباً من اربعین سنة و هما یرجعان الی الدنیا بدعاء القائم.

اما اشکالات وارده بر این روایت:

اشکالات سندی:

اشکال اول: سند حرعاملی به کتاب مشخص نیست.

اشکال دوم: در مرجع ضمیر عنه است که آیابه فضل بن شاذان است

(در این صورت سند مرسل می‌شود) یا به سیف بن عمیره؟

۱. روم الآن بالتحديد ایتالیای کنونی است، شیخ طوسی نقل می‌کند (البته روایت نیست) که یجیء السفیانی من الروم متنصراً و فی عنقه صلیب یعنی تحت حمایت آنهاست.

الملعون يظهر الزهد قبل خروجه ويتعشب، يعني درزندگی خیلی به خود سخت می‌گیرد^۱ تا مردم باور کنند که او زاهد است، ویتقنع بخبز الشعیر و الملح و یبذل الاموال فیجلب بذلک قلوب الجهال والردال، ثم یدعی الخلافة فیبايعونه ویتبعهم العلماء^۲ الذین یکنتمون الحق ویظهرون الباطل فیقولون انه خیر اهل الارض^۳، وقد یکون خروجه و خروج الیمانی من الیمین مع الرايات البیض فی یوم واحد وشهر واحد وسنة واحدة، فاول من یقاتل السفیانی القحطانی، فعلا نمی‌خواهیم نتیجه‌گیری کنیم ولی سوال راوی راجع به کسانی است که باید از شرشان به خدا پناه برد و یکی از کسانی نام می‌برد خود سفیانی است، فینهزم ویرجع الی الیمین ویقتله الیمانی ثم یفر الاصحب،

....→

خالد، پسر یزید، برادر معاویه، پسر ابو سفیان است. سفیانی از نسل یزید است.
 ۱. همانند این فرمایش را حضرت امیر نسبت به عبدالله بن زبیر دارند که او یک عمر خود را در لباس زهد قرار داد تا به دنیا برسد.
 ۲. مراد از این علماء چه کسانی هستند؟ مراد همان علمائی هستند که منهم بدئت الفتنة والیهم تعود، همانهایی که وجوههم وجوه الادمیین وقلوبهم قلوب الشیاطین، کسانی که در بعضی از نصوص در توصیفشان آمده (روایت نیست): لولا السیف بیده لافتی الفقهاء بقتله، تطبیق داده نشود بر علمای شیعه و کسانی که امام هادی ع در مورد آنها می‌فرماید: اولئك هم الافضلون عندالله، مراد علمائی است که دست پرورده امویین و طرفدار آنها هستند.
 ۳. ببینید وهابیت راجع به معاویه چه می‌گویند و راجع به علی بن ابی طالب علیه السلام چه می‌گویند، دئب آنها همین است که امثال معاویه را بزرگ کنند و امثال علی ع را کوچک کنند. مثلاً راجع به معاویه می‌گویند پیامبر به او فرموده: یا معاویه انک لتزاحمنی علی باب الجنة، یا در روایتی دیگر او را خال المومنین لقب می‌دهند، خال المومنین بودن چه مزیتی است؟ اگر خال بودن مزیت باشد یهود و نصاری همه خال المومنین‌اند چون پیابر دختر حی بن اخطب را هم به تزویج خود درآورد پس آنها هم باید خال المومنین باشند؟

علی بن حسن بن ابی حمزة بطائنی دروغ گواست، ضعیف است و کتاب فتن و ملاحم دارد. و این قصه یمانی مربوط به چیست؟ مربوط به کتاب ملاحم اکنون احتمال نمی‌دهید که این روایت را خودش جعل کرده باشد و به ثقات نسبت می‌دهد.
 من نمی‌خواهم منکر یمانی شوم، یمانی از مسلمات است. هیچ جای بحث نیست. من تأمل در ویژگیها و در اوصاف او دارم، من می‌گویم آن مطالبی که می‌گویند در مورد یمانی که مثلاً رایته حق و اهدی رایة، من می‌گویم اینها را برایم ثابت کنید.

این متن را (اهدی رایت بودن یمانی) فقط نعمانی نقل می‌کند^۱ و بعد از نعمانی تنها کسی که آنرا نقل می‌کند شیخ طوسی است^۲ و بعد از ایندوتا اول قرن دوازدهم کسی آنرا نقل نکرده است. نسبت به این شخص کشی از محمد بن مسعود (صاحب تفسیر) نقل می‌کند که صاحب تفسیر می‌گوید: حسن ابن علی ابن ابی حمزة رجل سوء سپس ابن مسعود می‌گوید: از این فضال سؤال کردم راجع به این شخص، فرمود: کذاب ملعون^۳ و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

....→

را نگاه بکنید. کذاب له کتاب فی المغازی، دروغ گو است و کتاب جنگ نامه دارد. خوب احتمال نمی‌رود اینها را خودش جعل کرده باشد.
 ۱. الغیبة للنعمانی ص ۲۵۳ باب ۱۴، ح ۱۳.
 ۲. غیبة الطوسی ص ۴۴۶
 ۳. در این باره مراجعه کنید به کتاب مرحوم کشی، در آنجا قصه ی نسبت به ابن فضال هست که آدم مبهوت می‌ماند، که یعنی همچنین شخصیهایی ما در تاریخ داشته ایم، اوگاهی در بیابان می‌آمد به عبادت می‌پرداخت. کبوترها، پرنده‌ها می‌آمدند روی سرش... کان هیچ توجهی به این

همانند همان اشکالی که به کتاب ابن الغضائری گرفته می شود.

حدثنا محمد بن ابی عمیر^۱ قال حدثنا جمیل الدراج عن زرارة عن الصادق عليه السلام قال: اسعيذوا بالله من شر السفیانی والدجال وغيرهما من اصحاب الفتن، خوب دقت کنید به این تعبیرات، می فرماید به خدا پناه ببرید از شر سفیانی ودجال و غیر ایندو که غیر اینها هم شر هستند، قیل له اما الدجال فعرفناه وقد تبین من مضامین احادیثکم فمن السفیانی و غیره وما یصنعون، امام عليه السلام فرمودند: اول من یخرج منهم رجل یقال اصحب بن قیس یخرج من بلاد الجزیرة^۲ له نکایة شديدة فی الناس وجور عظیم ثم یخرج الجرهمی من بلاد الشام و یخرج القحطانی من بلاد الیمن^۳ ولكل واحد من هؤلاء شوكة عظيمة فی ولايتهم، ویغلب علی اهلها الظلم والفتنة منهم، هر کجا که باشند مردم آنجا مورد ظلم و امتحان سخت قرار می گیرند، فبیناهم كذلك یخرج علیهم السمرقندی من خراسان مع الرايات السود^۴ وهو من ولد عتبة بن ابی سفیان^۵ وهذا

۱. آیا سیف بن عمیره می گوید حدثنا یا فضل بن شاذان، اگر فضل مراد باشد که روایت مرسل می شود، لذا برخی تلاش دارند بگویند مراد از حدثنا سیف است.

۲. بلاد حجاز را جزیره می گویند.

۳. عربها در جزیره وهمین حجاز ونجدویمین دو قسم بودند قسمی را بنی قحطان وقسمی را بنی عدنان می گفتند بنی قحطان معمولا جنوب جزیره ویمین زندگی می کردند وبنی عدنان شرق وشمال جزیره زندگی می کردند که خود عدنان جد بیستم پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله محسوب می شد واینها دائما با هم مشکل داشته اند لذا برخی می گویند این روایات قحطانی مجعول عدنانیان است.

۴. اکثر روایات آیات سود را مخالفین نقل می کنند.

۵. این مطلب خلاف روایاتی است که می گوید اسم سفیانی، عثمان بن عنبسه واز نوادگان

....→

چیزها ندارد و معروف بود در کوفه، بین خاص و عام، شیعه و سنی، زبانزد بود. رجال کشی، ۵۱۵، رقم ۹۹۳.

۱. رجال کشی، ۴۰۴، رقم ۷۵۶، قال بن مسعود.

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين

سيما امام زماننا روحى وارواح العالمين لتراب مقدمه الفداه

روایت سومى که در جلسه قبل شروع کردیم^۱، روایت مفصل است ص ۲۱۴ از مجله تراثنا آمده که مختصر اثبائه الرجعه را نقل کرده است در جلسات قبل عرض کردیم که حر عاملی کل این کتاب مختصر را در الايقاظ من الهجعة نقل کرده است که اشکال اساسی در این مورد طریق حر عاملی به این کتاب بود

۱. قبل از اینکه وارد بررسی روایت سوم شوم، اشکالی را مطرح کردند راجع به مشخصات یمانی و نام او، ما گفتیم که این مطالبی را که مرحوم مجلسی در مورد یمانی از کتاب مشارق الأنوار نقل کرده در باب نادر مطرح کرده است، حال اشکال اینست که نوادر جمع نادره به معنای نفیس است. باید دقت کرد که مرحوم مجلسی عنوان این باب را نوادر قرار نداده بلکه نادر قرار داده است، مراجعه کنید ج ۷ صفحات ۴۹۱ و صفحات ۵۰۰ کتاب مقباس الهدایة اولین چاپ حروفی آل البیت نه سنگی در آنجا ایشان نادر نوادر را توضیح می دهد، بالاخره این یک اصطلاح درایه ایست و ما برای اینکه معنای این اصطلاح را بدانیم باید به کتبی که در این رابطه است مثل مجمع البحرين مراجعه کنیم، تعابیری که مرحوم مجلسی در مورد نادر در مقباس مطرح می کند عبارت است از:

تعبیر اول: نادر ما قل روایتی من الاخبار و ندر العمل به فی تلك الاعصار،

تعبیر دوم: ما وافق القیاس و قل استعماله،

تعبیر سوم: ما كان مخالفاً للمشهور،

تعبیر چهارم: قد يراد منه شاذ،

تعبیر پنجم: النادر فى الحديث ما ليس له اخ او يكون لكنه قليل جدا و يسلم من المعارض. ایشان در ادامه در صفحه ۵۰۰ نوادر را مطرح می کند.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين سيما امام زماننا

روحى وارواح العالمين لتراب مقدمه الفداه

محورهای بحث یمانی

۱. مشخصات وی، آیا او اهل یمن است

۲. آیا مکان ظهور یمانی در یمن است

۳. آیا چهره اش مثبت است

۴. آیا تبعیت از وی واجب است

ظاهراً حتی یک روایت صحیح السند نداریم که دلالت داشته باشد ما در مقابل او تکلیفی داریم؛ هر چند یمانی طبق بعضی روایات از علائم حتمیه است و روایات یمانی مستفیض است

اولین حدیث: غیبت نعمانی، ص ۲۵۳، حدیث ۱۳، باب ۱۴

ثم قال عليه السلام خروج السفیانی و الیمانی و الخراسانی فی سنة واحدة فی شهر

واحد فی يوم واحد نظام كنظام الخرز يتبع بعضه بعضاً فيكون البأس من كل وجه و يسل

لمن ناوهم و ليس فى الرايات راية اهدى من راية الیمانی هی راية هدى لآته يدعو الی

صاحبكم فاذا خرج الیمانی حرم بيع السلاح على الناس و كل مسلم و...

کتابهایی که این حدیث را نقل کرده اند:

مرحوم فیض کاشانی در کتاب نوادر الأخبار ص ۲۵۹ حدیث ۱۶. به نقل از غیبت نعمانی باختصار.

مرحوم حر عاملی در کتاب اثبات الهداة جلد ۳ صفحه ۷۳۵ حدیث ۱۰۰ - حدیث دوم نعمانی. و در ج ۳، ص ۷۳۵ حدیث ۱۰۰ - روایت اول نعمانی. مرحوم بحرانی در حلیة الأبرار ج ۵ صفحه ۳۱۹، ۹ - روایت سوم نعمانی. مرحوم مجلسی در بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۲۳۰ حدیث ۹۶ - حدیث اول نعمانی.

مرحوم سید مصطفی کاظمی (متوفای ۱۳۲۶ هـ ق) در بشارة الاسلام صفحه ۸۲ بخشی از حدیث را از عقدالدرر، مطابق با نقل اول نعمانی.

منتخب الاثر صفحه ۴۳۹، حدیث ۱۲ - به نقل از غیبت نعمانی این حدیث را کتاب معجم احادیث المهدی در جلد ۴ صفحه ۳۸۵ از این منابع و منابع دیگر نقل کرده است.

البته در منابع اهل سنت نظیر عقدالدرر، و احوال یوم القيامة و ... نیز مختصراً نقل شده.

بررسی سندی:

اگر همه افراد سند هم موثق باشند، با این دو نفر چه می کنید:

اول: احمد بن یوسف بن یعقوب

در مورد ایشان هیچ توثیقی نداریم؛ به جز اینکه از دو نفر ثقة نقل می کند.

متاخرین معمولاً آنرا رد می کنند، البته علامه امینی اشکالات در مورد این کتاب که شش اشکال است را مطرح کرده و جواب می دهد. پس نسبت به کتاب و مولف این اشکال هست.

سوال: اگر کتاب مشارق از اعتبار کافی برخوردار نیست پس چگونه مرحوم مجلسی این روایت را از آنجا نقل کرده است؟ جواب: ایشان این مطلب را به عنوان روایت نیاورده بلکه به عنوان نوادر روایات ائمه علیهم السلام، راجع به حضرت مهدی علیه السلام تا امام عسکری علیه السلام می آورد. علامه در جای دیگری اشاره به این نکته کرده، ایشان در ج ۵۱ باب ۱۱ ص ۱۶۳ می فرماید: نادر فیما اخبر به الکهنه واضرابهم وما وجد من ذلك مكتوبا في الالواح والصخور، پس ایشان این مطلب را به عنوان نوادری آورد همانند: قصه جزیره خضراء که ایشان در باب نوادر این جریان را نقل می کنند. آنهم نه به عنوان روایت.

اشکال سوم: شخصی که این روایت را نقل می کند کعب بن حارث است، ما هر چه راجع به او جستجو کردیم نه در کتب شیعه و نه در کتب اهل سنت مطلبی راجع به او نیافتیم، لذا او مجهول است. از طرفی سطحی را نیز بررسی کردیم که با جنیان ارتباط داشته است. البته ما می توانیم این متن را به عنوان موید بیاوریم به شرطی که روایات صحیحی در مدح یمانیه وجود داشته باشد. والسلام علیکم ورحمة الله.

۲. مرحوم مجلسی درج ۲ ص ۳۰۰ راجع به شهادت حضرت علی علیه السلام دو قصه^۱ از کتاب حافظ رجب نقل کرده می‌فرماید: بیان، لم أر هذین الخبرین إلا من طریق البرسی و لا أعتد علی ما یتفرد بنقله و لا أردهما لورود الأخبار الكثيرة الدالة علی ظهورهم بعد موتهم فی أجسادهم المثالیة و قد مرت فی کتاب المعاد و کتاب الإمامة.

پس اشکال دوم راجع به استناد کتاب مشارق است. حرعاملی در مورد این کتاب می‌فرماید: ان فيه افراطاً وربما نسب الى الغلو^۲

۱. روایت اول اینست: روي البرسی فی مشارق الأنوار عن محدثی أهل الكوفة أن أمير المؤمنين ع لما حمله الحسن و الحسين ع علي سريره إلي مكان البئر المختلف فيه إلي نجف الكوفة وجدوا فارسا يتضوع منه رائحة المسك فسلم عليهما ثم قال للحسن ع أنت الحسن بن علي رضيك الوحي و التنزيل و فطيم العلم و الشرف الجليل خليفة أمير المؤمنين و سيد الوصيين قال نعم قال و هذا الحسين بن أمير المؤمنين و سيد الوصيين سبط الرحمة و رضيك العصمة و ريبب الحكمة و والد الأئمة قال نعم قال سلماه إلي و امضيا فی دعة الله فقال له الحسن ع إنه أوصي إلينا أن لا نسلم إلا إلي أحد رجلين جبرئيل أو الخضر فمن أنت منهما فكشف النقاب فإذا هو أمير المؤمنين ع ثم قال للحسن ع يا أبا محمد إنه لا تموت نفس إلا و يشهدها أ فما يشهد جسده. روایت دوم اینست: قال و روي عن الحسن بن علي ع أن أمير المؤمنين قال للحسن و الحسين ع إذا وضعتان في الضريح فصليا ركعتين قبل أن تُهيلا على التراب و انظرا ما يكون فلما وضعاه في الضريح المقدس فعلا ما أمرا به و نظرا و إذا الضريح مغطي بثوب من سندس فكشف الحسن ع مما يلي وجه أمير المؤمنين فوجد رسول الله ص و آدم و إبراهيم يتحدثون مع أمير المؤمنين ع و كشف الحسين مما يلي رجليه فوجد الزهراء و حواء و مريم و آسیة عليهن السلام ينحن علي أمير المؤمنين ع و يندبهن.

۲. الذريعة ج ۲۱ ص ۳۴

احمد بن محمد بن سعید بن عقده و محمد بن عبد الله هاشمی (قاموس جلد ۱ صفحه ۳۸۳) که هر چند هر دو ثقة هستند؛ اما نقل احمد بن یوسف از ثقات، دلیل بر ثقة بودن او نیست.

مرحوم خویی در ج ۲ معجم صفحه ۳۶۵ از قول مرحوم بهبهانی این بیان را دارند. البته عده‌ای برای وثاقت ایشان تمسک به اصل و کتاب کرده‌اند؛ ولی اصل و کتاب داشتن راوی، دلالت بر وثاقت ایشان نمی‌کند.

بالاخره حتی اگر حُسن ایشان ثابت گردد، وثاقت ایشان تأیید نمی‌شود.

دوم: حسن بن علی بن ابی حمزه

در وصف ایشان آمده کذاب و ضعیف است هر چند مرحوم مجلسی اول، تلاش می‌کند تا او را توثیق کند و می‌فرماید: مذهب و عقیده او فاسد است، ولی در نقل مشکلی ندارد؛ لذا مشایخ ما از او روایت می‌کنند، چون او در نقل ثقة است. اگر حرف مرحوم مجلسی اول درباره حسن بن علی بن ابی حمزه به کرسی بنشیند و تصویب بشود، مشکل حل است.

مرحوم مامقانی می‌فرماید: فان كونه ثقة في النقل مما لم ينطق به احد قبله حسن بن علی بن ابی حمزه در نقل موثق است. این را اولین بار ایشان فرموده. قبل از ایشان احدی این حرف را نروده. و کیف یوثق بنقل المرء بالسوء و الكذب و الملعونية و عدم استحلال رواية حديث واحد عنه» او هم مشکل عقیدتی دارد و هم دروغگو است و ملعون است و حتی جایز نیست یک

روایت از او نقل شود. آن وقت این را شما می‌گویید: روی عنه الثقات.

علامه محی‌الدین فرزندی مرحوم مامقانی در این نظر یک مقدار با مجلسی اول مماشات می‌کند و می‌گوید: انما ذكره المجلسي الاول من رواية الاجلاء (مثل بزنی که از این آقا نقل می‌کند) مما لا يشوبه شك الا ان استفاضة تضعيفه يلزمنا الحكم عليه بالضعف (پس نقل بزنی از او مشکل را حل نمی‌کند) و ان كان في النفس من هذا التضعيف شيء. یعنی هنوز ته دلم محکم نیست که بگویم این آقا ضعیف است؛ چون منشا ضعفش، انحراف در عقیده است. حیث ان منشأ تضعيفه انحرافه في مذهبه و هو لا ينافي ان يكون مقبول الرواية صادقا؛ تدبر. سپس در جمع‌بندی نهائی می‌فرماید: الظاهر ان المعنون ضعيف.^۱

این قدر که در این روایت اشکال سندی می‌کنم. در روایات بعدی اینقدر اشکال سندی نمی‌کنم. چون اصل بحث یمانی استفاضة دارد و ما هیچ بحثی در آن نداریم. ما در تفصیلات بحث داریم.

مطلبی را از آقای خویی نقل کنم و خودتان جمع بندی کنید.

مرحوم آقای خویی در صفحه ۱۴ جلد ۵ معجم بحث مفصلی راجع به حسن بن علی بن ابی حمزه دارد و بعد نظر خودشان را می‌گوید - البته آن موقع هنوز نظرشان از کامل الزیارات بر نگشته بود - می‌فرماید: با اینکه او در اسناد کامل الزیارات و تفسیر قمی وارد شده است، نمی‌شود به او اعتماد کرد. چون: بعد شهادة

۱. تنقیح المقال، ۴۶/۲۰.

مهديا، وسيدا علويا، فيفرح الناس إذا أتاهم بمن الله الذي هداهم، فيكشف بنوره الظلماء، ويظهر به الحق بعد الخفاء، ويفرق الأموال في الناس بالسواء، ويغمد السيف فلا يسفك الدماء، ويعيش الناس في البشر والهناء، ويغسل بماء عدله عين الدهر من القذى، يرد الحق على اهل القرى، ويكثر في الناس الضيافة والقرى، ويرفع بعدله الغواية والعمى، كأنه كان غبارا فانجلي، فيملأ الأرض قسطا وعدلا، والأيام حبا، وهو علم الساعة بلا امتراء. مطلب این بود که عرض کردیم، از این متن چه استفاده می‌شود؟ این مواصفات مربوط به ابن‌النبی‌المهدی عليه السلام است که هیچ مدحی برای خودش نیست؟ فیذهب بخروجه، خروج کی یمانی؟ پس نقش مهدی عليه السلام چه می‌شود؟ پس در ارتباط با حضرت مهدی عليه السلام است، پس در این صورت مدحی نسبت به یمانی ندارد.

پس اشکال اول مربوط به متن است و اینکه مثبت بودن یمانی از این روایات قابل استفاده نیست.

اشکال دوم: این کتاب و مولف آن چه مقدار اعتبار دارد؟ در دوجای بحار مرحوم مجلسی نظر نهائی خود را نسبت به این کتاب فرموده است:

۱. ایشان در مقدمه ج ۱ ص ۱۰ می‌فرماید: کتاب مشارق الأنوار و کتاب الألفین للحافظ رجب البرسی و لا أعتد علی ما يتفرد بنقله، روایت را اگر تنها نقل کرده باشد به آن اعتماد نمی‌کنم، لاشتمال کتابیه علی ما یوهم الخبط و الخلط و الارتفاع، اشاره به غلو است، و إنما أخرجنا منهما ما يوافق الأخبار المأخوذة من الأصول المعتمدة.^۱

۱. بحار الأنوار، ۱۰/۱ - البته مرحوم امینی بر او اعتماد می‌کند، الغدير، ج ۷، ص ۳۳.

ربطی به حضرت مهدی علیه السلام ندارد، پس همه این حوادث قبل از بعثت است و ربطی به یمانی و حوادث آخرالزمان ندارد، حالا ما طبق همین نسخه پیش می‌رویم. خب امام زمان علیه السلام کی ظهور می‌کند، اذا قتل المظلوم بیثرب، حسنی است؟ نفس زکیه است؟ وابن عمه فی الحرم وظهر الخفی فوافق الوسمی، فعند ذلک یقبل المشوم بجمعه المظلوم، فنطاهی الروم ویقتل القروم، فعندها ینکسف کسوف إذا جاء الزحوف ووصف الصفوف، ثم یخرج، دقت کنید، ملک من الیمن من صنعاء این ویژگی های یمانی را از این نص می‌گیرند، وعدن أبيض کالشطن، اوسفید است همانند شطن، من شطن را مراجعه کردم اصلا مناسبت با این بحث ندارد، سه تفسیر شده که هیچ کدام ربطی به بحث ندارد، ببینید:

الشطن: اذا دخلوا الی شیاطینهم ای مردتهم من الشطن وهو البعد، پس یکی از معانی شطن دوری است.

الشطن: الجبل الطویل المطرد

الشطن: الأشطان جمع الشطن وهو الحبل

مراجعه کنید مجمع البحرین. هیچ کجا ندارد که شطن به معنای پنبه سفید باشد، کالقطن اگر باشد صحیح است اما شطن دارد. خلاصه شطن مدح نیست. در ادامه می‌گوید: اسمہ حسین او حسن اینهائی که می‌گویند اسم یمانی حسن است یا حسین به این روایت استناد می‌کنند. فیذهب بخروجه غمر الفتن، فهناک یظهر مبارکا زکیا، آیا خودش زکی و مبارک است یا امام زمان علیه السلام؟ وهادیا

ابن فضال بانه کذاب ملعون المویدة بشهادة ابن الغضائری. ابن فضال (که در وثاقت و اعتبار او کسی حرفی ندارد) می‌گوید این آقا دروغگو و ملعون است. الا ان یقال بعدم صحة نسبة هذا الكتاب (رجال ابن الغضائری). ولی ایشان یک اشکال کرده در شهادت ابن فضال، که اگر تثبیت شود، مشکل حل می‌شود و آن اینکه در شهادت ابن فضال هم بحث است؛ چون کشی عین همین مطلب را نقل می‌کند از عیاشی از همین ابن فضال، راجع به پدرش علی بن ابی حمزه نه حسن بن علی بن ابی حمزه. پس این مطلب درباره پدر حسن است، نه خود او.

بعد آقای خویی می‌فرماید که خواهید دید که این تعبیر از ابن فضال راجع به پسر است، نه پدر و کشی تصریح دارد که این حسن کذاب است.

در نهایت باید گفت که حسن بن علی بن ابی حمزه ضعیف است.

این بود خلاصه بحث سندی از روایت اول، حال اگر توانستید ضعف این دو نفر را حل کنید، روایت مقبول می‌شود.

قبل از بیان روایت دوم نکته‌ای را بیان کنم و آن اینکه، چند تا علامت است که از حتمیات است که یکی خود یمانی است لکن حتمی بودن با بدا چگونه قابل جمع است؟ لولا آیه کتاب الله... داود بن ابی قاسم می‌فرماید خدمت امام جواد علیه السلام بودیم، صحبت علامات امام زمان علیه السلام پیش آمد «فجرى ذکر السفیانی، وما جاء فی الروایة من ان امره من المحتوم می‌گوید من به امام جواد علیه السلام عرض کردم هل یبدوا لله فی المحتوم؟ آیا بداء اینجا را شامل می‌شود؟ یعنی آیا امر ظهور بدون علامات حتمی یا برخی از

آنها صورت می‌گیرد؟ امام علیه السلام فرمود: نعم، ممکن است هیچ کدام از علامات نباشد و ظهور صورت پذیرد صلح الله امره فی لیلته. سائل می‌گوید من دامنه سوال را وسیع‌تر کرده و پرسیدم: هل یبدوا لله فی المهدي علیه السلام آیا ممکن است که در حضرت هم بداء صورت پذیرد؟ بالاخره اگر بداء در مورد حتمیات ممکن باشد در مورد حضرت علیه السلام هم بداء امکان دارد. حضرت علیه السلام در جواب فرمود: ان القائم علیه السلام من الميعاد والله لا یخلف الميعاد. با بیان این روایت باب دیگری به روی ما باز شد و آن اینکه علامات حتمی نیز ممکن است واقع نشود و مثلاً یمانی با این همه روایت باز هم ممکن است واقع نشود. اینجا مرحوم مجلسی مجبور شده‌اند چند تا توجیه کنند بحار ج ۵۲ ص ۲۵۱ می‌فرمایند: لعل للمحتوم معان، یمکن البداء فی بعضها، محتوم چند تا معنا دارد و بداء در برخی معانی دیگر است نه در این معنائی که در ذهن ماست زیرا اینکه در ذهن ما است از علامات قطعی است و بداء در اینها نیست. ولی معانی دیگری است که بداء در آنهاست و قوله علیه السلام القائم علیه السلام من الميعاد اشاره دارد به اینکه بداء ممکن نیست در چیزهایی که از ميعاد باشد. سپس ایشان نتیجه‌گیری می‌کنند و می‌فرمایند: والحاصل هذا شیء وعد الله رسوله واهل بيته، ظهور امام زمان علیه السلام چیزی است که خداوند به اهل بیت علیهم السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله وعده داده است لصبرهم علی المکاره، التي وصلت اليهم من المخالفين، پس تفسیر اولشان این شد که «حتمی» معانی مختلفی دارد که در آن معانی بداء حاصل می‌شود.

توجیه دیگر ایشان این است که می‌فرماید: یحتمل ان یکون المراد بالبداء

می‌کند که ان ذا بزئ الملک، پادشاهی به نام ذایزن بود که فرستاد دنبال سطح، لامر لا شک فیه فلما قدم، زمانی که آمد پادشاه خواست ابتدائاً او را آزمایش کند، دیناری زیر پایش قرار داد، خباً دینارا تحت قدمه ثم اذن له، سپس از او پرسید: ماخبات لک؟ من چه چیزی برای تو مخفی کرده ام؟ سطح گفت: قسم می‌خورم که لقد خبأت لی دینارا بین النعل والقدم، ملک گفت: از کجا این علم را آورده‌ای؟ در جواب گفت: من این علم را از طریق جنی که بر من نازل می‌شود می‌گیرم. حال با این وجود ما می‌توانیم اخبار یمانی را از سطحی بگیریم که معلوماتش از طریق جن به دست آمده است؟ پادشاه از سطح خواست از اخباری که در آینده اتفاق می‌افتد خبر دهد، او هم شروع کرد به بیان برخی مسائل: فقال سطح: إذا غارت الأخیار، وغازت الأشرار، وکذب بالأقدار، وحمل المال بالأوقار، وخشعت الأبصار لحامل الأوزار، وقطعت الأرحام... فیخرج رجل من ولد صخر، ولد صخر اشاره به سفیانی است، فیبدل الرايات السود بالحمرة، فیبیح المحرمات، ویترک النساء بالثدایا معلقات، زنان را از سینه هاشان آویزان می‌کنند، وهو صاحب نهب الکوفة، کوفه را غارت می‌کنند، قرب بیضاء الساق مکشوفة، از نوامیس کشف حجاب می‌کنند، علی الطريق مردوفة، بها الخیل محفوفة، قد قتل زوجها، وکثر عجزها، واستحل فرجها، فعندها یظهر ابن النبی المهدي علیه السلام، در یک چنین موقعیتی حضرت مهدی آل محمد علیهم السلام ظهور می‌کند. البته در بعضی از نسخه‌ها، فعندها عین النبی المهدي علیه السلام دارد، پس هیچ

وصولها وتحدث عن حوادث الدهر الى ايام المهدي عليه السلام والكتابان مشهوران يتداولهما الملوك والعلماء، اين كتاب نزد پادشاهان وعلماست، ولم يُخطئوا في النقل عنهم، کسی تخطئه نکرده ونگفته غلط است. اما اخبار سطيح را کعب بن حارث نقل

→

قبل حكمه، فخبأ له دينارا تحت قدمه، ثم أذن له فدخل، فقال له الملك: ما خبأت لك يا سطيح؟ فقال سطيح: حلفت بالبيت والحرم، والحجر الأصم، والليل إذا أظلم، والصبح إذا تبسم، وكل فصيح وأبكم، لقد خبأت لي دينارا بين النعل والقدم، فقال الملك: من أين علمك هذا يا سطيح؟ فقال: من قبل أخ لي جنى ينزل معي إذا نزلت، فقال الملك: أخبرني عما يكون في الدهر؟ فقال سطيح: إذا غارت الأخيار، وغازت الأشرار، وكذب بالأقذار، وحمل المال بالأوقار، وخشعت الأبصار لحامل الأوزار، وقطعت الأرحام، وظهر الطعام لمستحلي الحرام في حرمة الإسلام، واختلفت الكلمة، و فرت الذمة، وقلت الحرمة، وذلك منذ طلوع الكوكب، الذي يفزع العرب، وله شبه الذنب، فهناك تنقطع الأمطار، ثم يقبل البرر (الهزبرخ) بالرايات الصفر علي البرازين البتر، حتى ينزلوا مصر، فيخرج رجل من ولد صخر، فيبدل الرايات السود بالحر، فيبيح المحرمات، ويترك النساء بالثدايا معلقات، وهو صاحب نهب الكوفة، قرب بيضاء الساق مكشوفة، علي الطريق مردوفة، بها الخيل محفوفة، قد قتل زوجها، وكتر عجزها، واستحل فرجها، فعندها يظهر ابن النبي المهدي، وذلك إذا قتل المظلوم بيثرب وابن عمه في الحرم، وظهر الخفي فوافق الوسمي، فعند ذلك يقبل المشوم بجمعه المظلوم، فيطاهي الروم ويقتل القروم، فعندها ينكسف كسوف إذا جاءت الزخوف وصف الصفوف، ثم يخرج ملك من اليمن من صنعاء وعدن أبيض كالشطن، اسمه حسين أو حسن، فيذهب بخروجه غمر الفتن، فهناك يظهر مباركا زكيا، وهاديا مهديا، وسيدا علويا، فيفرح الناس إذا أتاهم بمن الله الذي هداهم، فيكشف بنوره الظلماء، ويظهر به الحق بعد الخفاء، ويفرق الأموال في الناس بالسواء، ويغمد السيف فلا يسفك الدماء، ويعيش الناس في البشر والهناء، ويغسل بماء عدله عين الدهر من القذي، ويرد الحق علي أهل القرى، ويكثر في الناس الضيافة والقرى، ويرفع بعدله النواية والعمي، كأنه كان غبارا فانجلي، فيملاً الأرض قسطا وعدلا، والأيام حبا، وهو علم الساعة بلا امتراء (١). هذا كلام سطيح وإخباره بالغيب في قديم الأيام، وليس بنبي ولا إمام، وأنت بالمرصاد في تكذيب أحاديث علي وعترته، تكذب ما نطقوا به من الغيب. مشارق الأنوار، ص ٢٤٥.

في المحتوم البداء في خصوصياته لا في اصله، خصوصيات سفياني يا يمانى مثلا ممكن است مورد بداء واقع شود. نه اصل آنها. مثل وقوع بداء دريمنى بودن يمانى يا ساير خصوصيات ديگر او.^١

اما روايت دوم: از امام صادق عليه السلام نقل شده است ايشان مى فرمايد: خروج الثلاثة الخراسانى والسفياني واليماني في سنة واحدة في شهر واحد في يوم واحد فليس فيها راية باهدى من راية اليماني تهدي الى الحق، مضمون اين روايت با مضمون روايت اولي مطابقت دارد. ابتدا به بررسى سندی اين روايت مى پردازيم:

اولين كتابي كه اين روايت را نقل کرده است مختصر اثبابة الرجعه است.^٢ مولف اين كتاب كيست؟ آيا مولف اين كتاب مرحوم نيلى است؟ يا مولفش همان مولف الرجعه است؟ يا مولفش مولف الغيبة است كه فضل بن شاذان بوده است؟ اين را بحث مى كنيم. اما سند از اين قرار است:

عنه^٣ عن سيف بن عميرة عن بكر بن محمد ازدي عن ابي عبدالله عليه السلام.

مدرک دوم ارشاد شيخ مفيد ص ٣٦٠ است كه متنشان مطابق همان متن

١. بحار الأنوار، ٢٥٠/٥٢، باب ٢٥، ح ١٣٨.

٢. اين روايت (دوم) فرق مى كند با روايت قبل چون از زمان نعماني تا زمان حر عاملي كسي روايت قبل را نقل نكرده است. حال يا نديده اند ويا ديده اند ولي توجه نكرده اندبر خلاف اين روايت كه به كثر آنرا نقل کرده اند.

٣. اين ضمير را برخي به محمد بن ابي عمير و برخي به ابن شاذان برگشت داده اند.

٤. بحار الأنوار، ٢١٠/٥٢، ب ٢٥، ح ٥٢، به نقل از كتاب الغيبة شيخ طوسي.

مختصر اثبات الرجعه است اما مرسل عن سيف بن عميرة نقل کرده است. شیخ مفید متوفای ۴۱۳ است و این کتاب اگر از مولفات فضل بن شاذان باشد که ایشان ۲۶۰ وفاتشان است که قریب به ۱۵۰ سال با هم فاصله دارند لذا شیخ مفید باید به فضل بن شاذان طریق داشته باشد؛ ولی ذکر نشده است؛ لذا مرسل می شود. البته یک اختلاف جزئی هم هست، یکی اینکه در ذکر ثلاثه جابجائی صورت گرفته دوم اینکه در روایت ارشاد عبارت لانه يدعو الى الحق دارد که در روایت اول وجود ندارد.

سومین مدرک کتاب غیبة طوسی ص ۴۶ ح ۴۴۳ چاپ جدید است. متن این کتاب همان متن کتاب مختصر اثبات الرجعه عن فضل بن شاذان است. در این کتاب چنین آمده: فیه عنه (مراد از عنه را ابن ابی عمیر گفتیم ولی مرحوم شیخ طوسی مراد از عنه را فضل بن شاذان بیان کرده است).

مدرک بعدی بشارة المصطفی چاپ جامعه مدرسین است. مولف این کتاب ابو جعفر محمد بن ابی القاسم طبری از علمای قرن ششم است لکن این مطلب در این چاپ وجود ندارد و ما این مطلب را از بشارة الاسلام سید کاظمی نقل می کنیم که ایشان گفته این مطلب در بشارة المصطفی وجود دارد.

مدرک پنجم اعلام الوری مرحوم طبرسی ص ۲۹ باب ۴ است که متن آن همان متن ارشاد است با همان سند.

عیسی را قبول ندارد، و لذا می گوید: عندی فی محمد بن عیسی توقف: ابن أخی سدير الصيرفی... فقال خیر فاضل و عندی فی محمد بن «عیسی» توقف، بنابراین ممکن است در مورد بکر یک توقفی وجود داشته باشد که البته به نظر من سند اشکالی ندارد نه از ناحیه سیف و نه از ناحیه ازدی بلکه مشکل در استناد کتاب و نقل روایت از اثبات الرجعة است، اولین کسی که مدعی شده کتاب پیش من بوده حر عاملی بوده، خب حر عاملی کجا بن شاذان کجا! نمونه این کلام را ما، در مورد کتاب ابن غضائری داریم، اولین کسی که مدعی شدند این کتاب نزد من است ابن طاوس بوده که خود او هم می فرماید: لا اضمن صحته، خب ابن طاوس تا ابن غضائری ۳۰۰ سال فاصله است، پس اشکال نسبت به استناد کتاب و طریق شیخ حر است.

روایت سوم را عرض کردیم مشارق انوار الیقین نقل میکند. ابتدای متن روایت را سپس اشکالات را بیان می کنیم، این روایت را مرحوم مجلسی از مشارق الانوار حافظ برسی (بافتح) نقل می کند و مدرک دیگری ندارد. روایت از ص ۲۴۵ شروع می شود: هذا سطح قد نطق بالمغیبات و ذکر ملة الاسلام قبل

۱. خلاصة الاقوال، ۲۶/۱، ص ۸۰، شماره ۱۵۷.

۲. فصل (التنبؤ بعلی علیه السلام): وهذا سطح أيضا قد نطق بالمغیبات، و ذکر ملة الإسلام قبل وصولها، وتحدث علي حوادث الدهر إلي أيام المهدي عليه السلام والكتابان مشهوران (۱) يتداولهما الملوك والعلماء، ولم يخطئوا في النقل عنهم، فأما أخبار سطح فقد رواها كعب بن الحارث، قال: إن ذا يزن الملك أرسل إلي سطح لأمر لا شك فيه، فلما قدم عليه أراد أن يجرب علمه

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين
سيما امام زماننا روحی وارواح من سواه لثراب مقدمه الفداه.

ابتدایک استدراکی بر روایت دوم داشته باشم. روایت این بود: لیس فیها رایة باهدی من رایة الیمانی. راجع به سند این روایت نظر بنده این نبود که سیف بن عمیرة ضعیف است عرض بنده این بود که نجاشی صحبتی راجع به ایشان نکرده و در چاپهائی فعلی توثیقی راجع به ایشان نیامده است، و توثیق را قهپائی نقل می کند، بله نجاشی ص ۱۹۰ فرموده: عربی کوفی ثقة، و این ثقة را در داخل گروه قرار داده به این معنا که کلمه ثقة در برخی از نسخهها وجود ندارد. البته مرحوم شیخ طوسی در فهرست به صراحت ایشان را توثیق کرده و می فرماید: ثقة. اما در مورد بکر بن محمد ازدی عباراتی است:

نجاشی در مورد ایشان می فرماید: وجه فی هذه الطائفة من بیت جلیل، به نظر من همین برای وثاقتش کافی است.^۱

مطلبی را علامه حلی از محمد بن عیسی نقل می کنند که فرموده: بکر خیر فاضل، که این مطلب هم برای وثاقت این شخص کافی است، اما نقل این مطلب از جانب علامه حلی در مورد ازدی در حالی است که خود علامه محمد بن

۱. رجال نجاشی، ۱۰۹، رقم الترجمة ۲۷۳، بکر بن محمد ...

مدرک ششم، خرائج مرحوم راوندی^۱ ج ۳ ص ۱۱۶۳ چاپ جدید است متن آن همان متن مختصر اثبأ الرجعه است. ولی مرسل نقل می کند.

مدرک هفتم، کشف الغمة مرحوم اربلی ج ۳ ص ۲۵۰ همانند ارشاد نقل می کند.

مدرک هشتم، الصراط المستقیم مرحوم تباطی^۲ ج ۲ ص ۲۵۰ که از ارشاد نقل می کند. مدرک نهم، اثبأ الهداة مرحوم حرعاملی است که ایشان در ج ۳ ص ۱۷۲۸ از غیبة طوسی و ۷۳۳ از اعلام الوری نقل می کند.

مدرک دهم، بحار الانوار ج ۵۲ ص ۲۱۰ از غیبة طوسی نقل کرده که در همانجا اشاره به ارشاد نیز دارد.

مدرک یازدهم بشارة الاسلام سید مصطفی کاظمی م ۱۳۳۶ هـ از غیبة طوسی که اشاره به ذکر آن در بشارة المصطفی نیز می کند.

مدرک دوازدهم ملحقات احقاق الحق ج ۲۹ ص ۳۵۹ از ملحمة، ملحمة اگر مراد الملحمة الکبری باشد که مولف آن شیخ هادی کاشف الغطاء است که به گونه دیگری نقل می کند.

مدرک سیزدهم منتخب الاثر آیت الله صافی از ارشاد است.

اینها منابع شیعه بود اما از اهل سنت الملحمة الکبری محمد بن علی مالکی م ۶۳۸ نقل می کند که متن آن اینست:

قال الصادق عليه السلام خروج الثلاثة شیبانی، خراسانی، یمانی، احتمال دارد شیبانی همان سفیانی باشد چون در گذشته نقطه نمی گذاشتند. این روایت به درد ما

۱. اولین کسی که شرح بر نهج البلاغه نوشت مرحوم راوندی بوده که قبر ایشان اکنون در صحن حرم مطهر حضرت معصومه عليها السلام است.

۲. از بهترین کتابها در امامت است مخصوصا ج ۳

نقل کرده است آنها درحالی که خود صاحب کتاب مشارق هم به این روایت
استناد نمی‌کند.

نمی‌خورد البته در این روایت ویژگی‌هایی دارد ولی ما دنبال چهره مثبت یمانی
هستیم که در کتب اهل سنت نیامده و تنها کتابی که این روایت را نقل کرده
ملحمه مالکی است. اما علمای شیعه این روایت را تلقی به قبول کرده‌اند.
حالا ببینیم سند این روایت مشکل دارد یا خیر؟ انشاء الله جلسه بعد
والسلام علیکم ورحمة الله.

جلسه ۳۶ - ۸/۱۲/۸۸

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين
سيما امام زماننا روحى وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء.

روایت دوم را مطرح کردیم، و آن روایتی بود از امام صادق عليه السلام که مفادش مثبت بودن چهره یمانی بود، خروج الیمانی والخراسانی والسفینانی فی سنة واحدة فی شهر واحد فی یوم واحد فلیس رایة اهدى من رایة الیمانی تهدى الى الحق، عرض کردیم از لحاظ مدارک اولین کسی که این روایت را نقل کرده کتاب مختصر اثبات الرجعة است. بعد از آن در ارشاد مرسلا، سپس در غیبت طوسی از فضل بن شاذان نقل شده است. به این روایت توجهی از جانب علماء شده است. در دو محور باید بحث را دنبال کرد:

۱. آشنائی با کتاب مختصر اثبات الرجعة ومولف آن

۲. بررسی سندی این روایت

چرا ما پا فشاری می‌کنیم در بررسی این سنخ روایات؟ چون می‌خواهیم معلوم شود که آیا چهره یمانی مثبت است و ما در برابر او تکلیف به تبعیت و اطاعت داریم؟ یا نه فقط در برابر ولی امر وامام زمان عليه السلام مکلف به اطاعت و تبعیت هستیم؟ روایت اول ظاهرا به نتیجه نرسید زیرا مشکل سندی داشت. روایت دوم را اولین کسی که نقل فرموده فضل بن شاذان است در مختصر اثبات الرجعة. فضل بن شاذان متوفای ۲۶۰ هـ و صاحب کتاب های الغیبة، اثبات

والعلماء ولم یخطئوا النقل عنهم اما اخبار سطيح، فقد رواها كعب بن الحارث، ما ولا باید كعب بن حارث را تصحیح کنیم بینیم کیست؟ تا برسیم به سطيح. اما راجع به سطيح باید گفت که دو نفر قبل از اسلام بودند که یکی از آنها به نام شق بود که در توصیف او گفته اند: كان نصف الانسان وكان له يد واحدة رجل واحدة وعین واحدة وفتح علیها فی الكهانة، وكانت ولادتهما فی یوم واحد، ولادت سطيح وشق در یک روز بوده است، وفي ذلك الیوم توفیت ابنة الخیر الحمیری الكاهنة، در همان روزی که ایندو به دنیا آمدند کاهن دیگری بود که از دنیا رفت، لما ولد دعت بكل واحد منهما وتفلت فی فیه، آندو را احظار کرد و آب دهانش را به دهان اینها انداخت، ودفنت بالجحفة وعاش كل واحد من شق وسطيح ست مئة سنة،^۱ مراجعه کنید وفيات الاعیان ص ۲۳۱، سطيح الكاهن الذی بشر بالنبی عليه السلام وقصته فی تاویل الروایة فی ذلك مشهورة، وكان الشق وسطيح من اعاجیب الدنيا واما سطيح فكان جسدا ملقی لا جوارح له، نه دست داشت و نه پا، وكان وجهه فی صدره، ولم یکن له راس، ولا عنق ولا یقدر علی الجلوس، الا انه اذا غضب انتفخ فجلس، وقتی غضبناک می‌شد باد می‌کرد و در این حالت قدرت بر جلوس پیدا می‌کرد. حالا با وجود چنین شخصیت هائی مثل سطيح وشق آیا ما می‌توانیم به یک چنین روایاتی استناد کنیم؟ و آیا به ما گفته نمی‌شود که شما به کهنه استناد کرده اید؟ حال باید دید مرحوم مجلسی به چه مناسبت این روایت را

۱. مشارق الأنوار، ۲۴۵، فصل ۱۱۰.
وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۲۳۱.

الرجعة، مختصر اثبات الرجعة ومختصر الرجعة می باشد. اکنون ببینیم که آیا این کتاب‌ها یکی است ولی اسامی آنها فرق دارد یا اینکه واقعا آنها چهار کتاب اند؟ اما کتاب الغیبة، این کتاب از ابن شاذان است، الراوی عن الجواد علیه السلام وقيل عن الرضا ع، آقا بزرگ تهرانی می فرماید: وهو غير كتاب اثبات الرجعة له، كما صرح بتعددهما النجاشی، بل هذا الذي عبر عنه النجاشی بعد ذكره اثبات الرجعة بكتاب الرجعة حديث، فهذا مقصور على احاديث الرجعة وظهور الحجة واحواله ولذا اشتهر بكتاب الغیبة، بنابراین به شهادات ایشان کتاب الغیبة غیر از کتاب اثبات الرجعة است. بعد می فرماید: وكان موجودا عند ميرلوحى المعاصر للمجلسى على ما يظهر من نقله عنه فى كتابه كفاية المهتدى فى احوال المهدي، از لا بلای کلام ایشان استفاده می شود که کتاب غیبت فضل بن شاذان را ایشان داشته واز آن نقل می کرده است. سپس می فرماید: امین الاسلام اصفهانی گفته‌اند که نسخه دیگری از آن را دارد. این نسبت به کتاب الغیبة. اما نسبت به مختصر اثبات الرجعة مراجعه کنید^۱: اثبات الرجعة لابن شاذان از دی، این کلام را نجاشی فرموده و گفته که فضل بن شاذان ۱۸۰ کتاب نوشته است، پس کتابی به نام اثبات الرجعة هست که مولفش ابن شاذان است. مرحوم تهرانی می فرماید: الموجود منه اثبات الرجعة نیست بلکه مختصره الآتی بعنوان اثبات الرجعة. وایضا له کتاب الرجعة واحاديثها وهو فى غيبة الامام، مراجعه کنید کتاب الذريعة^۲

۱. الذريعة، ۷۸/۱۶، رقم الترجمة ۳۹۵.

۲. الذريعة، ۹۳/۲، رقم الترجمة ۴۵۰.

كالقطن اسمه حسين أو حسن فيذهب بخروجه غمر الفتن فهناك يظهر مباركا زكيا و هاديا مهديا و سيدا علويا فيفرج الناس إذا أتاهم بمن الله الذى هداهم فيكشف بنوره الظلماء و يظهر به الحق بعد الخفاء و يفرق الأموال...

مرحوم مجلسی این روایت را از کتاب مشارق الانوار نقل می کند. حرف ما اینست که خود مرحوم مجلسی این کتاب را قبول ندارد، حال علی فرض اینکه ایشان این کتاب را قبول داشته باشد بحث را پی می گیریم. کتاب مشارق الانوار در فصل ۱۱۰ ص ۲۴۵ این روایت را بیان می کند، درحالی که خود راوی، این جریان را قبول ندارد. مشارق الانوار تیتیر بحث را اینگونه بیان می کند: لماذا يصدق سطیح اذا نطق بالمغيبات ويكذب على وعترته، چرا اگر سطیح پیشگوئی و مغیبات را گفت می پذیرد ولی اگر امیر المومنین علیه السلام وعترتش راجع به مغیبات مطلبی گفتند نمی پذیرد؟ سپس در ادامه می گوید: هذا سطیح ايضا قد نطق بالمغيبات و ذكر ملة الاسلام قبل وصولها، سطیح صحبت از اسلام کرده قبل از اینکه اسلام بیاید و قبل از اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث شود، بنابراین راوی در مقام احتجاج با طرف مقابل است نه اینکه این روایت را قبول داشته باشد، سپس شروع به بیان داستان می کند، می گوید: وتحدث عن حوادث الدهر الى ايام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، سطیح قضایا را می گوید تا آخر الزمان. والكتبان مشهوران يتعاملان الملوک

→

قسطا و الأيام حباء و هو علم للساعة بلا امتراء. بحار الأنوار ج : ۵۱ ص : ۱۶۳، ب ۱۱، ح ۱.

در مورد طریق شیخ طوسی به ابن شاذان مرحوم خوئی می‌فرماید: کما ان کلا طریق الشیخ ضعیف باین شاذان، شیخ دو طریق به ابن شاذان دارد: یکی به علی بن محمد بن قتیبه و دیگری به حمزة بن محمد است که هر دو مشکل دارد. اگر بگوئید شیخ در تهذیب طریقی دارد به فضل که مشکل ندارد،^۱ این کلام را بر فرض صحت قبول می‌کنیم، لکن این روایتی که مورد بحث ماست که در تهذیب نیست بلکه در غیبت شیخ طوسی است، مگر اینکه ما طریق تحویل سند را پی بگیریم که چندین قسم است، برخی از اقسامش صحیح است و برخی دیگر غیر صحیح. نتیجه این شد که روایت مذکور در مورد یمانی و مفاد روایت چهره مثبت را برای یمانی اثبات می‌کند ولی ما نتوانستیم سندش را تصحیح کنیم به دلیل یکی از اشکالاتی که قبلاً گفته شد.

روایت سوم: روایتی است که وارد تفصیلات می‌شود این روایت را مرحوم مجلسی نقل می‌کند:^۲ عن كعب بن حارث ثم يخرج ملك من صنعاء اليم ابيض

۱. معجم الرجال، ۳۱۸/۱۴، رقم الترجمة ۹۳۷۴ (در صفحه ۳۱۰).

۲. روی البرسی فی مشارق الأنوار عن كعب بن الحارث، قال: ثم يخرج ملك من صنعاء اليم ابيض كالقطن اسمه حسين أو حسن فيذهب بخروجه غمر الفتن فهناك يظهر مباركا زكيا و هاديا مهديا و سيدا علويا فيفرج الناس إذا أتاهم بمن الله الذي هداهم فيكشف بنوره الظلماء و يظهر به الحق بعد الخفاء و يفرق الأموال في الناس بالسواء و يغمي السيف فلا يسفك الدماء و يعيش الناس في البشر و الهناء و يغسل بماء عدله عين الدهر من القذا و يرد الحق على أهل القرى و يكثر في الناس الضيافة و القرى و يرفع بعدله الغواية و العمى كأنه كان غباراً فانجلى فيملاً الأرض عدلا و

ج ۱ ص ۹۲. ارجاع می‌دهد به ج ۲ و ج ۲۰، در ج ۲ می‌فرماید: مختصر اثبات الرجعة یاتی بعنوان مختصر الغيبة، این حدیثی که ما نقل کردیم از مختصر اثبات الرجعة بود، مختصر اثبات الرجعة را می‌گویند همان کتاب مختصر الغيبة است. این کتاب (مختصر الغيبة) متعلق به ابن شاذان که نیلی نجفی آنرا نوشته است، نیلی در آخر این کتاب می‌گوید: هذا آخر ما اخترناه من كتاب الفضل بن شاذان. پس این کتاب مختصر اثبات الرجعه‌ای که در مجله تراثنا چاپ شده در واقع از مرحوم نیلی است که تلخیص کتاب اثبات الرجعة ابن شاذان است. نویسنده و کاتب این کتاب آقای علوانی است او می‌گوید، ما اینرا نقل کردیم عن خط من نقل عن خط السيد السعيد السيد علی بن عبد الحمید والفراغ منه ۱۲۲۲، نیلی قرن ۹ و ۱۰ بوده و این نسخه ۱۲۲۲ یعنی دو قرن بعد نوشته شده است. با این وجود چه کسی می‌گوید که این کتاب همان کتاب معروف است؟ و نسخه اخری کانت الشیخ عند شیخ محمد السماوی، شیخ محمد می‌گوید: نسخه‌ای در نزد من است که فرغ من کتابتها ۱۰۸۵ هملکها شیخ حر، ثم ابنة محمدرضا ثم جمع. این تاریخچه کتاب است که اصل کتاب از فضل بن شاذان بوده که تلخیص آن توسط نیلی صورت گرفته است. ولی فاصله زمانی است بین شیخ حر و نیلی. الذریعة ج ۲۰ ص ۱۷۶ در مورد سند روایات این کتاب می‌گوید: اول روایاته عن محمد بن اسماعیل بن بزيع عن حماد بن عيسى عن ابراهيم بن عمر اليماني عن ابان بن ابي عياش عن سليم بن قيس الهلالي، حالا شما اینها را درست کنید، اگر برخی از

آنها از نظر رجالی قابل قبول باشند در برخی از آنها ان قلت وجود دارد. کتب الحر، مرحوم حر عاملی در آخر این کتاب اینگونه نوشته اند: هذا ما وجدناه متقولا من رسالة اثبات الرجعة للفضل بن شاذان بخط بعض فضلاء المحدثين، چه قدر می توان به این مطالب اعتماد کرد؟ فاضل محدث کیست؟ و ذکر ت هذه النسخة بعنوان منتخب اثبات الرجعة لاحتمال تعددهما فراجع. تمام کلام ایشان احتمالات است پس چگونه می توان به آن اعتماد کرد؟^۱ اگر ما خواسته باشیم در مورد یک فرع فقهی فتوا بدهیم آیا می توانیم به استناد یک چنین منبعی فتوا دهیم؟ به هر صورت کتاب مختصر اثبات الرجعة با این جریانات این روایت را نقل می کند. حال اگر به کتاب ارشاد مراجعه کنیم می بینیم که مرسل نقل کرده وقتی به کتاب شیخ طوسی مراجعه کنیم می بینیم نقل ایشان چند مشکل دارد دقت کنید!

اشکال اول: ایشان می فرماید: وفيه عنه عن سيف بن عميرة، ضمير در عنه به کی بر می گردد؟ آیا مراد عمیره است یا فضل بن شاذان؟ برخی گفته اند مراد محمد بن عمیره است چون فضل از سيف روایت نقل نمی کند بلکه از ابن ابی عمیر نقل می کند برخی هم گفته اند مراد خود فضل است، اگر مراد را فضل بن شاذان بگیریم روایت مرسل می شود چون فضل از سيف روایت نقل نکرده است. این یک مشکل.

مشکل دوم: طریق شیخ طوسی است. ما اگر بخواهیم ضمیر را به فضل

۱. الذریعه، ۲۰۱/۲۰، رقم الترجمة ۲۵۷۴.

برگردانیم باید ببینیم طریق شیخ به فضل درست است یا خیر؟

مشکل سوم: خود سيف بن عمیره است. آیا ایشان از حیث رجالی مشکل دارد یا ندارد؟ گفته اند سيف بن عمیره را نجاشی توثیق کرده است. خب این کتاب نجاشی، کجا ایشان توثیق شده است؟^۱ در چاپهای فعلی نیست فقط آنکه از نجاشی نقل کرده ابن داود است^۲ و قهپائی است، که قهپائی هم از علامه و ابن داود نقل می کند، لذا قهپائی هم حرفی غیر از حرف آندو بزرگوار ندارد. اگر هم بگوئیم نجاشی توثیقش کرده به استناد علامه و ابن داود است والا در کتاب خود نجاشی نیست. شیخ طوسی اسم ایشان را نقل کرده ولی توثیق نکرده است^۳، بله ابن شهر آشوب ایشان را توثیق کرده و فرموده: ثقة و من اصحاب الكاظم عليه السلام واقفی له کتاب.^۴

از متاخرین مرحوم ایشان را تضعیف کرده است. البته بنده طبق نظری که دارم ایشان را توثیق می کنم چون قریب به سیصد روایت در کتب اربعه دارد و کسی که این مقدار روایت در کتب اربعه داشته باشد نمی توانیم بگوئیم ضعیف است. اگر تضعیف هم داشته باشد، تضعیفش می شود معارض با این وثاقت. و ما در این بررسی می خواهیم ببینیم او ضعیف است یا خیر؟

۱. رجال نجاشی، فهرست اسماء مصفی الشیعه، ص ۱۸۹، رقم الترجمة ۵۰۴.

۲. رجال ابن داود، ۱۸۲، رقم ۷۴۰.

۳. فهرست شیخ طوسی، ۷۸، رقم ۳۲۳.

۴. عالم العلماء، ص ۵۶، رقم الترجمة، ۳۷۷، سيف بن عمیر.